



سرمایه‌داری سیاسی، گونه‌های آن، و اسلام

فصل چهارم از کتاب

هماهنگی ویرانگر، انفال، سرمایه‌داری سیاسی اسلامی: خوانشی جدید از ایران معاصر

مترجم پیرم خان هایریک

مهرداد وهابی



IRAN ACADEMIA
University Press

فصل چهارم
سرمایه‌داری سیاسی، گونه‌های آن، و اسلام
از کتاب «هماهنگی ویرانگر، انفال و سرمایه‌داری سیاسی اسلامی»

نویسنده: مهرداد وهابی
مترجم: پیرم خان هابریک
چاپ نخست: بهار ۱۴۰۳

نوشتار حاضر ترجمه کامل فصل چهارم کتاب مهرداد وهابی است که در سال ۲۰۲۳ به انگلیسی انتشار یافت و منبع مرجع (reference) آن به قرار زیر است:
Vahabi, Mehrdad, 2023, *Destructive Coordination, Anfal and Islamic Political Capitalism: A New Reading of Contemporary Iran*, Palgrave Macmillan.

<https://iranacademia.com/press>
© ۲۰۲۴ انتشارات علمی-پژوهشی ایران آکادمیا



فهرست

۱	۱-۴ مقدمه
۳	۲-۴ واژه‌ی سرمایه‌داری و گوناگونی سرمایه‌داری‌ها
۵	۳-۴ وبر: سرمایه‌داری بازار در مقابل سرمایه‌داری سیاسی
۷	۴-۴ سرمایه‌داری سیاسی و سرمایه‌داری رفیق‌باز
۸	۵-۴ ویژگی‌های عمومی سرمایه‌داری سیاسی
۱۳	۶-۴ سرمایه‌داری بازار و مرزبندی بزرگ
۱۶	۷-۴ گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: آمریکای شمالی
۲۰	۸-۴ گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: چین
۲۴	۹-۴ گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: نفرین منابع طبیعی
۲۷	۱۰-۴ اسلام و سرمایه‌داری
۳۱	۱۱-۴ نتیجه‌گیری
۳۳	مآخذ و منابع

پیش درآمد

نوشتار حاضر ترجمه کامل فصل چهارم کتاب مهرداد وهابی است که در سال ۲۰۲۳ به انگلیسی انتشار یافت و منبع مرجع (reference) آن به قرار زیر است:

Vahabi, Mehrdad, 2023, *Destructive Coordination, Anfal and Islamic Political Capitalism: A New Reading of Contemporary Iran*, Palgrave Macmillan.

این ترجمه برگردان صفحات ۱۴۴-۱۰۵ متن انگلیسی است. با سپاس از *ایران آکادمیا* که اینک آن نسخه‌ی واحد را تقدیم می‌کند.

انتشار ترجمه فارسی فصلی جداگانه از یک کتاب حامل محدودیت‌هایی برای خواننده فارسی زبان است که برای رفعش نمی‌توان چاره‌ای جدی اندیشید. از زبده آنها این که برخی مفاهیم مطروحه در فصل چهارم در فصول پیشین کتاب معرفی شده‌اند. برای نمونه، مفهوم «هماهنگی ویرانگر» (Destructive Coordination) در فصول دوم و سوم به تفصیل تشریح و تبیین شده‌اند. ترجمه‌ی فصل دوم کتاب آماده است و در آینده‌ای نزدیک تقدیم مخاطبان قرار خواهد شد.

علاقمندان می‌توانند به متن انگلیسی آن فصول رجوع کنند و ما امیدواریم در آتیه با ترجمه فصول دیگر کتاب و احتمال کل کتاب به فارسی مشکل پیگیری مفاهیم در فصول مختلف برای مخاطب فارسی زبان برطرف شود.

تاکید این فصل در وهله‌ی اول صراحت بخشیدن به مفهوم سرمایه‌داری سیاسی است، مفهومی که، در کنار نهادهای اساسی **ولایت فقیه** و **انفال**، نقشی محوری برای درک کامل و تمامیت نظام ویرانگر جمهوری اسلامی ایران بازی می‌کند. در این راستا با اشاره به نحوه تدوین آغازین مفهوم مزبور نزد مکس وبر، سرمایه‌داری سیاسی در تمایز با سرمایه‌داری بازار محور تشریح خواهد شد.

انقلاب شکوهمند بریتانیا (۱۶۸۸)، جنگ استقلال آمریکا (۱۷۷۶)، و انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) هر سه در خدمت تغییر نهادی بنیادینی قرار گرفتند که صعود سرمایه‌داری بازار محور را ممکن ساخت. این جهش نهادی را می‌توان در **مرزبندی بزرگ میان حاکمیت و مالکیت خلاصه کرد**. این تغییر نهادی یکی از شروط پیدایش سرمایه‌داری مدرن بود. اما یکی از خصیصه‌های سرمایه‌داری سیاسی دقیقاً ویرانی و زیر پای گذاردن این مرزبندی بزرگ است.

در بخش‌های بعدی این فصل آنچه در ادبیات اقتصادی از مفهوم سرمایه‌داری سیاسی فهمیده می‌شود نقد می‌شود و در ادامه، به نگرش‌های مختلفی که درباره‌ی کاربرد این مفهوم در نمونه‌هایی چون چین و آمریکا صورت گرفته پرداخته خواهد شد. آیا غلبه‌ی ویرانگرانه‌ی حکومت بر اموال عمومی و حق مالکیت شهروندان، نظیر آنچه تحت "مالکیت امام" یا **انفال** در حکومت امامیه‌ی اسلامی ایران انجام گرفته، یا تصرف حکومت با لابی‌گری منافع مالکیتی خصوصی و اجبر کردن طبقه‌ی سیاسی سوار بر

بوروکراسی دولتی، آنچه در آمریکای امروزی رایج است، تفاوتی در ماهیت غارتگرانه‌ی دولت و در تعریف نظری سرمایه‌داری سیاسی ایجاد می‌کند؟

در بخش پایانی اسلام و سرمایه‌داری در نظر و عمل مورد توجه قرار خواهد گرفت. در حالی که وبر بر عدم تجانس اسلام و سرمایه‌داری اصرار دارد، دیگران هم‌سنخی آن دو را ترویج کرده‌اند. اما اسلام چگونه با شخصیت حقوقی "شرکتها"، که در سرمایه‌داری مدرن بازیگران اصلی نظام بازارمحور را تشکیل می‌دهند، مواجه شد؟ استبداد سلطنتی و فقیهان چه واکنشی به قدرت مالکیت و ثروت مستقل از دربار و وقف نشان دادند؟

وهایی و ییرم خان هایریک مهرداد

ژوئن ۲۰۲۴

۴-۱ مقدمه

من در فصل ۲ نشان دادم که رویکرد نهادگرایانه، توضیحی درون‌زا (endogenous) از نظم اجتماعی و بحران ارائه می‌دهد و نقش برجسته‌ای برای مکانیسم هماهنگی در توصیف سیستم‌های اقتصادی در حوزه‌ی توزیع قائل می‌شود.^۱ منظومه‌ی مشخصی از شیوه‌های مختلف هماهنگی به یک سیستم اقتصادی تعین می‌بخشد، که در آن یک مکانیسم هماهنگی بر دیگر مکانیسم‌ها غالب است. به همین روال، منابع بحران‌های اجتماعی درون‌زا به عدم موفقیت این مکانیسم‌های هماهنگی در تضمین نقش میانجی‌گرایانه‌شان میان نهادهای بنیادین (قدرت سیاسی و شکل مالکیت) و کارایی اقتصادی ارتباط دارد. فزون بر این، من تداوم بحران‌ها یا عروج آنارشی نظم‌یافته^۲ را به شیوه‌ی مشخصی از هماهنگی، یعنی هماهنگی ویرانگر پیوند دادم. فصل ۳ نشان داد که زمانی که ازهم‌گسیختگی میان شیوه‌های مختلف هماهنگی در جریان است، هماهنگی ویرانگر^۳ غلبه می‌کند.

شیوه‌های هماهنگی به درک از رژیم‌های مصادره‌گر مرتبطند، اما حوزه‌ی مولده را پوشش نمی‌دهند. به همین ترتیب، ما باید هر نظام اقتصادی را در دو سطح بفهمیم: توزیع و تولید. این تفکیک برای توصیف فعل‌وانفعالات عوامل اقتصادی و غیراقتصادی و تاثیر ترکیبی آنها بر شکل دادن به نظم‌های اجتماعی ضروری است. تعریف دو-مرحله‌ای نظام‌های اقتصادی به اخص در مورد سرمایه‌داری صادق است که اکنون نظامی جهان‌گستر است و سلطه بر بازار جهانی و گلوبالیزاسیون دارد.

ما باید معنی سرمایه‌داری را به عنوان نظامی اقتصادی، از دیدگاهی نهادگرا در دو سطح مختلف مورد مذاقه قرار دهیم. در مقایسه با منطق مصادره‌ی سرمایه‌داری در

^۱ «از دیدگاه نهادگرا، یک نظام اقتصادی توسط "شیوه‌ی تولیدی" تعریف نمی‌شود؛ آن شامل نهادهای بنیادین، شیوه‌های هماهنگی، رفتار معمول بازیگران اقتصادی، و وضعیت معمول ساختار اقتصادی است. از این روی، بحران درون‌زا را نمی‌توان فقط با عوامل خالص اقتصادی توضیح داد. این بحران‌ها از ناتوانی در اجرای نقش میانجی‌گرانه‌ی مکانیسم‌های هماهنگی‌ای برمی‌خیزد که می‌تواند از عوامل اقتصادی یا غیراقتصادی ناشی شده باشند. از دیدگاه نهادگرا، درجه‌ی آمیختگی یا ازهم‌گسیختگی میان شیوه‌های مختلف هماهنگی، توضیح درون‌زادی را از بحران به‌دست می‌دهد» (وهایی، بخش ۲-۲، ص ۲۸). (مترجم)

^۲ «بحران اجتماعی را اغلب آنارشی و ضرب‌وجرح می‌نامند، که معرف فروپاشی نظم اجتماعی است. اما بحران اگر به نوع مشخصی از نظم بینجامد، می‌تواند مزمن و پایدار گردد. آن را می‌توان "آنارشی نظم یافته" نامید... من عبارت دیگری را رواج دادم: هماهنگی ویرانگر» (وهایی، بخش ۱-۳، ص ۷۳). (مترجم)

^۳ «ویژگی‌های عمومی این نوع از هماهنگی را چنین می‌توان خلاصه کرد: ۱. تصاحب مصادره‌گرانه، غارت دولتی، و سودآوری از مجراهای غیربازاری. ۲. ادغام و هم‌آمیزی اجتماعی از طریق زور. ۳. امتزاج و ترکیب حاکمیت و مالکیت. ۴. عدم موفقیت در اعمال اجرایی عامل سوم (دولت و محکمه) و عدم تعین حقوق مالکیت. ۵. ترکیب نهادهای قانونی و فراقانونی (ولایی) در نهادهای موازی.» (وهایی، بخش ۵-۱، ص. ۱۷). (مترجم)

توزیع که از دوران باستان آغاز گردید، **تولید** سرمایه‌داری واقعیت بسیار اخیری است که در قرن نوزدهم پدیدار شد.

منظور من از مصادره‌ی سرمایه‌داری نظامی اقتصادی است که در تقابل با اقتصاد معیشتی، بر پایه‌ی سودآوری مالی قرار دارد. وبر (Weber) و برودل (Braudel) در این تعریف سرمایه‌داری که می‌تواند به همه‌ی فعالیت‌های سودآورانه، چه از مجرای بازاری و چه غیربازاری به‌کار بسته شود، اشتراک نظر دارند. به این معنا، سرمایه‌داری تجارتی کالاهای لوکس از راه دور، و سرمایه‌داری-یغماگر (booty capitalism) (که در بازاری شدن غنائم جنگی ریشه دارد) شکل‌هایی از سرمایه‌داری پیشامدرن بودند. تکامل "سرمایه‌داری سیاسی" وبرین (Weberian) وابسته به تقدس حقوق مالکیت خصوصی یا غلبه‌ی هماهنگی بازار نبود. این نوع سرمایه‌داری بیشتر با بحران‌های سیاسی و اجتماعی و شرایط جنگی سازگار بود. سودآوری و رانتخواری از کنیالیسم، و تجارت برده از جمله مثال‌های تاریخی هستند. متشابهاً، ترکیب مالکیت و حکومت می‌توانست سرمایه‌داری سیاسی را تقویت کند. اما مصادره‌ی غارتگرانه‌ی سرمایه‌داری به سرمایه‌داری پیشامدرن محدود نمی‌شود. سودآوری از طریق مجرای غیربازاری، چون مورد "درهای چرخان" (revolving doors) در میان سیاستمداران و سرمایه‌گذاران، اکنون در آمریکا، روسیه و چین و بسیاری از کشورهای دیگر به وفور وجود دارد.

با این وجود، تولید سرمایه‌داری نمی‌توانست بدون رشد باره‌ای از پیش‌زمینه‌های اقتصادی و نهادی ظهور کند. تولید سرمایه‌داری بر پایه‌ی عمومیت یافتن بازار یا روابط قراردادی کالای-پولی در همه‌ی بازارها، منجمله بازارهای عامل قرار دارد. تحول نیروی کار به عنوان یک کالا، شکلگیری کار آزاد، و تکامل بازار سرمایه به‌ویژه بازار اعتبارات از جمله تعیین‌کننده‌های نطفه‌بندی تولید سرمایه‌داری بوده است. بازارهای غیرشخصی تولید سرمایه‌داری را هماهنگ می‌کند و رقابت، نیروی محرکه‌ی بازارها و انباشت سرمایه است. رژیم‌های مصادره‌گر، غیبت قداست حقوق مالکیت خصوصی، و امتیازات انحصاری قانونی نهادهای حکومتی بازدارنده‌ی اقتصادهای بازارمحور هستند. در نتیجه، هماهنگی ویرانگر با برجسته کردن مصادره‌ی غارتگرانه‌ی دارایی‌ها، مانع تولید سرمایه‌داری می‌شود. ماحصل این پویش متضاد، میان ایجاد مانع در مقابل تولید، یا تشویق انباشت سرمایه، غیرقابل پیشبینی است.

این فصل تمایز میان دو سطح توزیع و تولید نظام سرمایه‌داری را مستدل می‌سازد. این تصریح به‌ویژه در تحلیل از "گوناگونی‌های سرمایه‌داری" مهم است. ادبیات شکوفا درباره‌ی نظام‌های اقتصادی تطبیقی اغلب حوزه‌ای را که در آن تنوع بررسی می‌شود، نادیده می‌گیرد. در واقع، پیش از بحث در مورد تنوع ما باید موشکافانه دریابیم که چه وجوه اشتراکی این امکان را به گونه‌ها می‌دهد که چون انواع یک خانواده دسته‌بندی شوند.

سرآخر من رابطه‌ی اسلام با سرمایه‌داری و قداست مالکیت خصوصی را بررسی خواهم کرد. اغلب تصور می‌شود که اسلام حامی مالکیت خصوصی است و فقه آن با الزامات سرمایه‌داری مدرن هم‌ساز است. در این فصل این ادعاها، باتوجه به گرایش‌های متفاوت در اسلام و بخصوص میان سنی و شیعه، نقادانه مورد سنجش قرار خواهند گرفت. پژوهش ما درباره‌ی آنچه من "سرمایه‌داری سیاسی اسلامی" نامیده‌ام در همین

۴-۱ مقدمه

من در فصل ۲ نشان دادم که رویکرد نهادگرایانه، توضیحی درون‌زا (endogenous) از نظم اجتماعی و بحران ارائه می‌دهد و نقش برجسته‌ای برای مکانیسم هماهنگی در توصیف سیستم‌های اقتصادی در حوزه‌ی توزیع قائل می‌شود.^۱ منظومه‌ی مشخصی از شیوه‌های مختلف هماهنگی به یک سیستم اقتصادی تعین می‌بخشد، که در آن یک مکانیسم هماهنگی بر دیگر مکانیسم‌ها غالب است. به همین روال، منابع بحران‌های اجتماعی درون‌زا به عدم موفقیت این مکانیسم‌های هماهنگی در تضمین نقش میانجی‌گرایانه‌شان میان نهادهای بنیادین (قدرت سیاسی و شکل مالکیت) و کارایی اقتصادی ارتباط دارد. فزون بر این، من تداوم بحران‌ها یا عروج آنارشی نظم‌یافته^۲ را به شیوه‌ی مشخصی از هماهنگی، یعنی هماهنگی ویرانگر پیوند دادم. فصل ۳ نشان داد که زمانی که ازهم‌گسیختگی میان شیوه‌های مختلف هماهنگی در جریان است، هماهنگی ویرانگر^۳ غلبه می‌کند.

شیوه‌های هماهنگی به درک از رژیم‌های مصادره‌گر مرتبطند، اما حوزه‌ی مولده را پوشش نمی‌دهند. به همین ترتیب، ما باید هر نظام اقتصادی را در دو سطح بفهمیم: توزیع و تولید. این تفکیک برای توصیف فعل‌وانفعالات عوامل اقتصادی و غیراقتصادی و تاثیر ترکیبی آنها بر شکل دادن به نظم‌های اجتماعی ضروری است. تعریف دو-مرحله‌ای نظام‌های اقتصادی به اخص در مورد سرمایه‌داری صادق است که اکنون نظامی جهان‌گستر است و سلطه بر بازار جهانی و گلوبالیزاسیون دارد.

ما باید معنی سرمایه‌داری را به عنوان نظامی اقتصادی، از دیدگاهی نهادگرا در دو سطح مختلف مورد مذاقه قرار دهیم. در مقایسه با منطق مصادره‌ی سرمایه‌داری در

^۱ «از دیدگاه نهادگرا، یک نظام اقتصادی توسط "شیوه‌ی تولیدی" تعریف نمی‌شود؛ آن شامل نهادهای بنیادین، شیوه‌های هماهنگی، رفتار معمول بازیگران اقتصادی، و وضعیت معمول ساختار اقتصادی است. از این روی، بحران درون‌زا را نمی‌توان فقط با عوامل خالص اقتصادی توضیح داد. این بحران‌ها از ناتوانی در اجرای نقش میانجی‌گرانه‌ی مکانیسم‌های هماهنگی‌ای برمی‌خیزد که می‌تواند از عوامل اقتصادی یا غیراقتصادی ناشی شده باشند. از دیدگاه نهادگرا، درجه‌ی آمیختگی یا ازهم‌گسیختگی میان شیوه‌های مختلف هماهنگی، توضیح درون‌زادی را از بحران به‌دست می‌دهد» (وهایی، بخش ۲-۲، ص ۲۸). (مترجم)

^۲ «بحران اجتماعی را اغلب آنارشی و ضرب‌وجرح می‌نامند، که معرف فروپاشی نظم اجتماعی است. اما بحران اگر به نوع مشخصی از نظم بینجامد، می‌تواند مزمن و پایدار گردد. آن را می‌توان "آنارشی نظم یافته" نامید... من عبارت دیگری را رواج دادم: هماهنگی ویرانگر» (وهایی، بخش ۱-۳، ص ۷۳). (مترجم)

^۳ «ویژگی‌های عمومی این نوع از هماهنگی را چنین می‌توان خلاصه کرد: ۱. تصاحب مصادره‌گرانه، غارت دولتی، و سودآوری از مجراهای غیربازاری. ۲. ادغام و هم‌آمیزی اجتماعی از طریق زور. ۳. امتزاج و ترکیب حاکمیت و مالکیت. ۴. عدم موفقیت در اعمال اجرایی عامل سوم (دولت و محکمه) و عدم تعین حقوق مالکیت. ۵. ترکیب نهادهای قانونی و فراقانونی (ولایی) در نهادهای موازی.» (وهایی، بخش ۵-۱، ص. ۱۷). (مترجم)

توزیع که از دوران باستان آغاز گردید، **تولید** سرمایه‌داری واقعیت بسیار اخیر است که در قرن نوزدهم پدیدار شد.

منظور من از مصادره‌ی سرمایه‌داری نظامی اقتصادی است که در تقابل با اقتصاد معیشتی، بر پایه‌ی سودآوری مالی قرار دارد. وبر (Weber) و برودل (Braudel) در این تعریف سرمایه‌داری که می‌تواند به همه‌ی فعالیت‌های سودآورانه، چه از مجراهای بازاری و چه غیربازاری به‌کار بسته شود، اشتراک نظر دارند. به این معنا، سرمایه‌داری تجارتی کالاهای لوکس از راه دور، و سرمایه‌داری-یغماگر (booty capitalism) (که در بازاری شدن غنائم جنگی ریشه دارد) شکل‌هایی از سرمایه‌داری پیشامدرن بودند. تکامل "سرمایه‌داری سیاسی" وبرین (Weberian) وابسته به تقدس حقوق مالکیت خصوصی یا غلبه‌ی هماهنگی بازار نبود. این نوع سرمایه‌داری بیشتر با بحران‌های سیاسی و اجتماعی و شرایط جنگی سازگار بود. سودآوری و رانت‌خواری از کلنیالیسم، و تجارت برده از جمله مثال‌های تاریخی هستند. متشابهاً، ترکیب مالکیت و حکومت می‌توانست سرمایه‌داری سیاسی را تقویت کند. اما مصادره‌ی غارتگرانه‌ی سرمایه‌داری به سرمایه‌داری پیشامدرن محدود نمی‌شود. سودآوری از طریق مجراهای غیربازاری، چون مورد "درهای چرخان" (revolving doors) در میان سیاستمداران و سرمایه‌گذاران، اکنون در آمریکا، روسیه و چین و بسیاری از کشورهای دیگر به وفور وجود دارد.

با این وجود، تولید سرمایه‌داری نمی‌توانست بدون رشد باره‌ای از پیش‌زمینه‌های اقتصادی و نهادی ظهور کند. تولید سرمایه‌داری بر پایه‌ی عمومیت یافتن بازار یا روابط قراردادی کالای-پولی در همه‌ی بازارها، منجمله بازارهای عامل قرار دارد. تحول نیروی کار به عنوان یک کالا، شکلگیری کار آزاد، و تکامل بازار سرمایه به‌ویژه بازار اعتبارات از جمله تعیین‌کننده‌های نقطه‌بندی تولید سرمایه‌داری بوده است. بازارهای غیرشخصی تولید سرمایه‌داری را هماهنگ می‌کند و رقابت، نیروی محرکه‌ی بازارها و انباشت سرمایه است. رژیم‌های مصادره‌گر، غیبت قداست حقوق مالکیت خصوصی، و امتیازات انحصاری قانونی نهادهای حکومتی بازدارنده‌ی اقتصادهای بازارمحور هستند. در نتیجه، هماهنگی ویرانگر با برجسته کردن مصادره‌ی غارتگرانه‌ی دارایی‌ها، مانع تولید سرمایه‌داری می‌شود. ماحصل این پویش متضاد، میان ایجاد مانع در مقابل تولید، یا تشویق انباشت سرمایه، غیرقابل پیشبینی است.

این فصل تمایز میان دو سطح توزیع و تولید نظام سرمایه‌داری را مستدل می‌سازد. این تصریح به‌ویژه در تحلیل از "گوناگونی‌های سرمایه‌داری" مهم است. ادبیات شکوفا درباره‌ی نظام‌های اقتصادی تطبیقی اغلب حوزه‌ای را که در آن تنوع بررسی می‌شود، نادیده می‌گیرد. در واقع، پیش از بحث در مورد تنوع ما باید موشکافانه دریابیم که چه وجوه اشتراکی این امکان را به گونه‌ها می‌دهد که چون انواع یک خانواده دسته‌بندی شوند.

سرآخر من رابطه‌ی اسلام با سرمایه‌داری و قداست مالکیت خصوصی را بررسی خواهم کرد. اغلب تصور می‌شود که اسلام حامی مالکیت خصوصی است و فقه آن با الزامات سرمایه‌داری مدرن هم‌ساز است. در این فصل این ادعاها، باتوجه به گرایش‌های متفاوت در اسلام و بخصوص میان سنی و شیعه، نقادانه مورد سنجش قرار خواهند گرفت. پژوهش ما درباره‌ی آنچه من "سرمایه‌داری سیاسی اسلامی" نامیده‌ام در همین

فصل آغاز می‌شود. اولین گام ما در این پژوهش، بررسی واقعیت سرمایه‌داری سیاسی اسلامی، و بررسی نظرات فقه اسلامی سنی و شیعه در مورد مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری در سایر فصل‌های بعدی این کتاب است.

۴-۲ واژه سرمایه‌داری و گوناگونی سرمایه‌داری‌ها

سرمایه‌داری سیاسی انواع سرمایه‌داری‌ها را مفروض دارد، مگر آن که چیزی کاملاً متفاوت از سرمایه‌داری باشد. هولکمب (Holcombe, 2018, p. 3) طرفدار این نظر دوم است: «سرمایه‌داری سیاسی، سرمایه‌داری نیست، بنابراین واژه‌ای پستی است و برای سیستم اقتصادی که درجه‌ی بالایی از بهینگی مادی در همه جا ایجاد کرده، نامناسب است. اما ممکن است گرایشی در اقتصادهای بازار-آزاد وجود داشته باشد که به سوی سرمایه‌داری سیاسی حرکت می‌کند». اگر سرمایه‌داری سیاسی نوعی از سرمایه‌داری نیست، چرا نویسندگان به سرمایه‌داری اشاره می‌کنند؟ تنها پاسخ ممکن این است که نویسندگان تلویحاً سرمایه‌داری غیرمحمقری را در نظر دارند، نوع خوش‌را، و بر آن نام "اقتصادهای بازار-آزاد" گذارده تا آن را از سرمایه‌داری سیاسی بد متمایز کنند. از همین روی، مساله در ابتدا راجع به استفاده از واژه‌ی "سرمایه‌داری" است نه موشکافی نسخه‌ی "سیاسی" آن.

واژه‌ی "سرمایه‌داری"، در تأیید مدل مارکس از نظام اقتصادی کنونی، بار سیاسی هنگفتی داشته است، حتی اگر او خود فقط چند بار از آن استفاده کرد (رجوع کنید به Beaud, 2018).^۴ استفاده از آن در اوائل قرن بیستم برای مدتی طولانی توسط اقتصاددان‌هایی چون چارلز گاید (Charles Gide)، الفرد مارشال (Alfred Marshall)، ادوین سلیگمن (Edwin Sligman)، و گوستاو کسل (Gustav Cassel) ممنوع شد. برای مثال، در چاپ ششم *اصول اقتصاد سیاسی* (1898/2018)، چارلز گاید نوشت: «این رژیم اجتماعی نوین است که سوسیالیست‌ها آن را سرمایه‌داری می‌نامند». بنا بر نظر فرناند برودل (Fernand Braudel)، از زمان انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، واژه‌ی سرمایه‌داری موجب شرمساری فراوانی شده بود، تا آنجا که «تاریخ‌دانی معتبر، هربرت هیتون (Herbert Heaton) پیشنهاد کرده است که آن الغاء گردد:» [«همه ی "ایسم‌ها"..... پرسروصداترین‌شان کاپیتالیسم بوده است. این واژه متأسفانه چنان تعاریف و

^۴ به عقیده‌ی برودل (1983, vol. 2, p. 237) و الکس هنت (Alex Honneth, 2018)، مارکس هیچگاه از این واژه استفاده نکرد. در تقابل با این نویسندگان اینی‌کوری (Inikori, 2017, p. 139) بر این باور است که مارکس این واژه را اختراع کرد. با پیروی از کاتلر (Kuttler, 2008, p. 250-1)، هر دو این ادعاها را می‌توان مردود شمرد. در واقع، مارکس این لغت را دو بار در *کاپیتال* استفاده کرد. کاتلر در این که مارکس تنها در اواخر دهه‌ی ۱۸۷۰ و اوائل ۱۸۸۰ بود که از موصوف سرمایه‌داری برای تشریح یک شیوه‌ی تولید و جامعه استفاده کرد. ادعای کاتلر ممکن است با نکته‌ی ظریف کراکت (Kraack, 2020, p. 2) نقض شود. او با نقل از مارکس (1857a, 1857b) در "مفهوم دولت‌گرایی و *آنارشی باکونین*"، که در آن برای اختصار از "سرمایه‌داری" به جای "شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری" استفاده شده است. از کاوه یزدانی برای در میان گذاشتن یادداشت‌های منتشر نشده‌اش با من در این باره، تشکر می‌کنم.

معانی رنگارنگی به خود گرفته که به حق باید خواست که سرمایه‌داری، مثل امپریالیسم، از واژگان هر محقق محترمی پاک شود».

برودل افزود که «حتی لوسین فبر (Lucien Febvre)، مارکسیست معروف، حس می‌کرد که می‌شود حذفش کرد چرا که از آن بی‌شمار استفاده شده است». واژه‌های دیگری متناوباً برای توصیف این رژیم جدید استفاده شد: "جامعه‌ی باز"، "جامعه‌ی صنعتی"، "اقتصاد توسعه‌یافته"، "اقتصاد بازار-آزاد". بی‌میلی هولکومب در استفاده از واژه‌ی سرمایه‌داری به جای "اقتصادهای بازار-آزاد" را می‌شود با توجه به سمت‌گیری سیاسی ایشان درک کرد.

از نقطه‌نظری کاملاً اقتصادی، اشکال این عبارت‌های جایگزینی این است که روابط اقتصادی در یک اقتصاد بازاری توسعه‌یافته با سیستم اعتباری و کار آزاد بازاری شده‌را، که در آن فعالیت‌های سودآورانه نیروی محرک بنیادین است، به‌طور دقیق مشخص نمی‌کند. واژه‌ی سرمایه‌داری اکنون از سوی بسیاری از اقتصاددانان برنده‌ی نوبل غیرمارکسیست، استفاده می‌شود. شاهکار ویلیامسون (Williamson) **نهادهای اقتصادی سرمایه‌داری، شرکت‌ها، بازارها، پیمان‌کاری مرتبط**، نمونه‌ی برجسته‌ای است. علیرغم کاربرد گسترده‌ی واژه‌ی سرمایه‌داری توسط اقتصاددان‌ها، معنی آن در ادبیات اخیر در مورد گونه‌های سرمایه‌داری، غالباً در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است. برای مثال، هال و ساسکیس (Hall and Soskice, 2001)، بدون آن که در سراسر جلد کتاب‌شان بنمایند منظورشان از سرمایه‌داری چیست، انواع سرمایه‌داری را بررسی می‌کنند. آنها بر مبنای رفتار مشخص شرکت‌ها، یک دوگانگی متضاد میان دو نوع سرمایه‌داری را پیش می‌کشند، یعنی "سرمایه‌داری بازاری لیبرال" و "اقتصادهای بازاری هماهنگ". آنها با پیروی از ویلیامسون (Williamson, 1985) ساختار حکومتی میان این دو نوع اصلی را از یکدیگر متمایز می‌کنند. اولی با استفاده از مکانیسم‌های بازار به سرمایه‌گذاری در دارایی‌های قابل انتقال تمایل دارد، در حالی که دومی از مکانیسم‌های غیربازاری استفاده می‌کند و برای دارایی‌های خاصی ارجحیت قائل است. هر دو نوع بر پایه‌ی "اقتصادهای بازاری" بررسی می‌شوند، انگاری سرمایه‌داری، به سادگی، اقتصاد بازارمحور است.

متشابهاً، برونو امه‌بل (Bruno Amable, 2003) انواع سرمایه‌داری را مطالعه می‌کند اما هیچگاه توضیح نمی‌دهد منظورش از "سرمایه‌داری" چیست؟ او پنج حوزه‌ی نهادهای پایه‌ای را انتخاب می‌کند: نهادهای تولید، کار، بازارهای مالی، و نیز دولت رفاه و حوزه‌ی آموزش. او به دلیل فراوانی معیارها از دوگانگی متضاد دوری جسته، سرآخر پنج نوع سرمایه‌داری را شناسایی می‌کند: (۱) مدل بازارمحور، (۲) مدل سوسیال‌دمکراتیک، (۳) مدل اروپای قاره‌ای، (۴) مدل مدیرانه‌ای، (۵) مدل آسیایی. اولین مدل با "اقتصادهای بازاری لیبرال" هال و ساسکیس هم‌خوانی دارد. اما مابقی همه تسمیه جغرافیایی دارند.

در همین راستا، اپسینگ اندرسون (Epsing Anderson, 2003) سه نوع دولت رفاه را از هم تفکیک می‌کند، بی آن که در مورد معیار "سرمایه‌داری" سخنی به میان آورد: محافظه‌کار، لیبرال، و سوسیال‌دمکراتیک. یکی از ویژگی‌های مشترک میان اپسینگ اندرسون (1990)، هال و سوسکیچ (2001)، و امه‌بل (2003) این است که آنها تنوع

نهادی سرمایه‌داری را با اشاره به منطق مصادره‌گری سرمایه‌دارانه - که همان *اشکال مختلف تولید سود است* - توضیح نمی‌دهند. در مقابل، مکس وبر (Max Weber, 1922/1978) دوگانگی متضاد سرمایه‌داری "بازار" و "سیاسی" را بر پایه‌ی اشکال مختلف فعالیت *سودآوری* مفهوم‌سازی کرد.

۴-۳: وبر: سرمایه‌داری بازار در مقابل سرمایه‌داری سیاسی

ورنر سمبارت (Werner Sombart) و مکس وبر از اولین نویسندگانی بودند که در فضای آکادمیک از واژه‌ی سرمایه‌داری استفاده کردند. استفاده‌ی سمبارت در *سرمایه‌داری مدرن* (*Der Moderne Kapitalismus*) ممکن است به دلیل تعلق وی به جنبش سوسیالیستی باشد. اما وبر، که یک غیرمارکسیست بود، در سال ۱۹۰۵ نیز از آن در تحلیل اخلاقیات پرولتاریا به مثابه روح سرمایه‌داری استفاده کرد. وبر از ۱۹۰۵ تا آثار متأخرش در ۱۹۲۲ بین "سرمایه‌داری سیاسی" و "سرمایه‌داری بازار" تمایز قائل شد. وبر اولی را برای توصیف نظام اقتصادی و سیاسی روم باستان رایج کرد. او از آن با عنوان "سرمایه‌داری سیاست‌محور" (politically oriented capitalism) نام برد. وبر سرمایه‌داری سیاسی را در مقابل سرمایه‌داری مدرن "منطقی" یا سرمایه‌داری بازاری قرن نوزدهم قرار داد. وبر سنت آموزگار خود، تئودور مامسن (Theodor Mommsen) را در استفاده از واژه‌ی سرمایه‌داری برای توصیف واقعیت‌های اقتصادی دوره‌ی پایانی قرن هیجده و پیش از شیوه‌ی تولید صنعتی، ادامه داد.

مارکس قطعاً مخالف چنین استفاده‌ای بود و این واژه را برای "شیوه‌ی تولید" مشخصی که بر پایه‌ی روابط عمومیت‌یافته‌ی کالایی-پولی، کار آزاد، و نظام اعتباری قرار دارد اختصاص داده بود. بنا بر نظر مارکس، (1857-8/1964)، سلطه‌پذیری *شخصی* در دوران شکلبندی‌های اقتصادی پیشاسرمایه‌داری با تبعیت *غیرشخصی* به روابط بازار در تولید سرمایه‌داری، جایگزین شد. در این سیستم جدید، به نیروی فرا-اقتصادی برای استخراج ارزش اضافه نیازی نبود. وبر با این نظر مارکس در مورد سرمایه‌داری بازار یا منطقی موافق بود: «فقط در دنیای مدرن غربی است که واحدهای منطقی سرمایه‌دارانه را با سرمایه ثابت، کار آزاد، اختصاص منطقی و ترکیب عملکردها، و تخصیص عملکردهای مولد بر پایه‌ی شرکت‌های سرمایه‌داری که در یک اقتصاد بازار در هم ترکیب شده‌اند، می‌توان یافت».

به نظر وبر، سرمایه‌داری مدرن بازارمحور به دو علت اساسی منطقی است. اول، وابسته به رابطه‌ی "داوطلبانه" کار آزاد در بطن سازماندهی این نوع سرمایه‌داری است، و نه به زور بی‌رحمانه و تبعیت شخصی. دوم، شرکت‌های اقتصادی بر اساس حسابداری سرمایه قرار گرفته‌اند (رجوع کنید به Lowe, 1991). اما، وبر هر جا که امکانات مبادله و اقتصاد پولی و تأمین مالی پول وجود داشته، در عهد باستان و قرون وسطی و در سراسر جهان و برای هزاران سال، به سرمایه‌داری اشاره کرد. آیا واژه‌ی سرمایه‌داری را می‌توان به آن دوره‌ها امتداد داد؟ و اگر چنین است، به چه معنا؟

فرناند برودل (1983, pp. 238-239)، در بازبینی این موضوع از در مخالفت درآمد: «این واقعا مسأله‌ی ترمینولوژی است. من لازم نیست تأکید کنم که هیچ تاریخ‌دان جوامع دوران باستان، تأکید می‌کنم تمدن‌های باستان، وقتی از واژه‌ی سرمایه‌داری استفاده می‌کردند، هیچگاه تعریف الکساندر گرشنکرون (Alexander Gerschenkron) را در ذهن‌شان نداشتند: «سرمایه‌داری، این نظام مدرن صنعتی است». پیش از این گفته‌ام که سرمایه‌داری در گذشته (در تمایز با سرمایه‌داری امروز) فقط حوزه‌ی کوچکی از زندگی اقتصادی را احاطه کرده بود. چطور کسی می‌تواند تصور کند که منظور، یک "نظام" دربرگیرنده‌ی تمامیت جامعه باشد؟ با این اوصاف، دنیایی فاصله داشت، از محیط پیرامونی‌اش متفاوت و واقعا با پسزمینه‌ی اجتماعی و اقتصادی‌اش بیگانه بود. و در رابطه با این پسزمینه است که "سرمایه‌داری" تعریف می‌شود، نه صرفاً در رابطه با شکل‌های جدید سرمایه‌داری که بعداً طی زمان ظاهر شدند. در واقع، سرمایه‌داری در رابطه با آنچه نا-سرمایه‌داری با ابعادی نجومی بود، تعریف شد. و انصراف از پذیرش این دوگانگی در اقتصاد گذشته، بر مبنای این که سرمایه‌داری "حقیقی" فقط از قرن نوزدهم ظاهر شده، به معنی عدم پذیرش اهمیت آنچه می‌توان جای‌شناسی (topology) سابق سرمایه‌داری نامش گذارد- و برای تحلیل آن اقتصاد اساسی است- می‌باشد.»

برودل از واژه‌ی سرمایه‌داری برای اشاره به سرمایه‌داری تجاری بر پایه‌ی "تجارت راه دور"، و مدت‌ها پیش از طلوع سرمایه‌داری صنعتی، استفاده کرد. این نوع از سرمایه‌داری منطق متفاوتی در مقایسه با اقتصاد معیشتی یا خانوارمحور (oikonomia) داشت، و به جدایی خانوار و شرکت انجامید.

چه وجه مشترکی میان سرمایه‌داری قدیمی و مدرن وجود داشت؟ بنا بر نظر وبر، آنها را می‌توان با مرجع، با انواع کیفیاً متفاوت سودآوری تعریف کرد. او شش نوع سودآوری را از هم تمایز کرد، که سه جزء از آنها (۳ تا ۵) به سرمایه‌داری سیاسی نسبت داده شد. «۳. ممکن است تمایل به فرصت‌هایی برای سودهای غارتگرانه از سازمان‌های سیاسی یا افراد متصل به سیاست باشد. این می‌تواند شامل تأمین مالی جنگ‌ها و انقلابات، و تأمین مالی رهبران از طریق وام و تدارکات باشد. ۴. ممکن است گرایش به فرصت‌های سودآورانه در فعالیت‌های ادامه‌دار کسب‌وکاری باشد که ناشی از سلطه‌ی زورمدارانه، یا به موجب موضع قدرتی است که با اتوریتیه‌ی سیاسی تضمین شده است. و دو زیرگونه‌ی اصلی اینها هستند: (۱) سودهای استعماری، که یا از راه کشتزارها با صادرات اجباری، یا کار اجباری، یا از راه تجارت انحصاری و اجباری، و (۲) سودهای مالی، که از راه بهره‌برداری از مالیات‌ها و دفاتر، چه در داخل و چه در مستعمرات، غصب می‌شوند. ۵. محتمل است متمایل به فرصت‌های سودآورانه در قراردادهای غیرعادی با غنائم سیاسی باشد» (Weber, 1992/1978, p. 164). خلاصه کنیم: **آنها همگی راه‌های غیربازاری غارتگرانه برای سودآوری**، یا "سرمایه‌داری یغماگر" (booty capitalism) بوده، و در گذشته در دوران جنگ وجود داشتند و زمانی که مناطق وسیعی مثل چین و سپس امپراتوری روم آرام شدند، افول کردند.

اکثر نجیب‌زادگان بزرگوار جمهوری روم متأخر، چون سزار (Caesar) پمپی (Pompey)، لوکولوس (Lucullus)، بروتوس (Brutus) یا آنتونی (Antony) از طریق

سرمایه‌داری سیاسی خود را توانگر کردند. نمونه‌ی برجسته راهی است که کراسوس (Crassus) از آتش‌های تکراری در روم بهره‌وری کرد. پس از مشاهده‌ی این که چقدر این شهر با شدت در معرض خطر آتش و فروریزی خانه‌ها قرار دارد، و این که خانه‌ها چقدر مجاور هم بنا شده‌اند، او برده‌های بنا و معمار خرید، و زمانی که رقم آنها به ۵۰۰ رسید، خانه‌های مشتعل را همراه خانه‌های مجاور به قیمت نزدیک به هیچ می‌خرد (Love, 1991, pp. 165-168). سود از راه به کار بردن برده‌ها یا کار غیر-آزاد به‌دست می‌آمد. کراسوس همچنین از اعلان سولا (Sullan proscriptions)^۵ با خریدن غنائم با قیمت‌های بسیار نازل برای توانگر ساختن خود بهره‌ها برد. این اعلان‌ها نخبگان سیاسی، نظامی و اقتصادی روم را توانگر کرد. اما ثروت انباشته نمی‌توانست به "سرمایه" تبدیل شود، چون که سرمایه‌داری سیاسی، نه سرمایه‌داری بازار، بلکه برده‌داری را ترویج می‌کرد.

۴-۴ سرمایه‌داری سیاسی و سرمایه‌داری رفیق‌باز

آیا سرمایه‌داری سیاسی از سرمایه‌داری رفیق‌باز (Crony Capitalism) متفاوت است؟ پاسخ هم بله هست و هم خیر، به این معنا که سرمایه‌داری رفیق‌باز وجوه اشتراکی با سرمایه‌داری سیاسی دارد، اما این دومی را نمی‌توان از لحاظ تئوریک یا تاریخی به سرمایه‌داری رفیق‌باز تقلیل داد. ما برای درک رابطه‌ی میان این دو، در ابتدا باید معنای سرمایه‌داری رفیق‌باز را بررسی کنیم.

سرمایه‌داری رفیق‌باز، واژه‌ای که جورج تابر (George Taber) در ۱۹۸۰ برای توصیف اقتصاد فیلیپین در دوره‌ی فردیناند مارکوس رایج کرد، در رسانه‌ها نیز وسیعاً برای تشخیص دادن به نظامی اقتصادی که بر پایه رانت‌خواری افرادی با ارتباطات و نفوذ سیاسی و کسب‌وکاری بود، استفاده شد (Taber, 2015).

دو شاخص اصلی آن چنین است: (۱) توزیع اختیاری امتیازات جهت معافیت مالیاتی، هدایا، و دیگر اشکال کمک دولتی برای فروکوفتن رقابت باز در بازار آزاد. (۲) ارتباطات اجتماعی و شبکه‌سازی میان ذی‌نفعان خصوصی/عمومی. رازو (Razo) مدلی می‌سازد تا نشان دهد چگونه شبکه‌های رفیق‌بازی می‌توانند موجب تأثیری بزرگ گردند که هم خطر غارتگری را گسترش می‌دهد و هم حمایت خصوصی برای مقابله با آن را تشویق می‌کند.

سرمایه‌داری رفیق‌باز در بحران مالی آسیایی در ۱۹۹۷-۱۹۹۸ از سواحل فیلیپین فراتر رفت و ابعاد منطقه‌ای به خود گرفت. مقامات آمریکایی چون بیل کلینتون، رابرت روبن، و بخصوص لارنس سامرز که آن زمان معاون وزیر خزانه‌داری بود، واژه‌های صادراتی از فیلیپین چون "رفیق‌بازی" و "سرمایه داری رفیق باز" را به کار بردند تا تقصیر

^۵ در روم باستان، در پی جنگ‌های داخلی یا تغییرات خشونت‌بار سیاسی در حکومت، در مواردی "اعلان" (proscription) علیه مخالفان شکست خورده صادر می‌شد که با جاری شدن آن، این افراد اغلب دستگیر و کشته می‌شدند و املاک و دارایی‌هایشان غارت و مصادره می‌شد. اعلان "لوشس کورنلیوس سولا" (Lucius Cornilious Sulla) در پی جنگ داخلی ۸۳-۸۲ پیش از میلاد موجب کشتار و غارت بسیاری از نجیب‌زادگان ثروتمند و چهره‌های سیاسی روم شد. (مترجم)

بحران آسیا را برهم‌دستی دنج دولت و کسب‌وکار بیندازند (رجوع کنید به Kristoff, 2011).

به این معنا، سرمایه‌داری رفیق‌باز در ضدیت با مفهوم "دولت توسعه‌گرا" (مثل سنگاپور) تفهیم شد، در حالی که این دومی سمبل رابطه‌ی نزدیک میان دولت و صنعت بود (Bello, 2000, 2004). در واقع، کشیدن خط فاصل میان سرمایه‌داری رفیق‌باز و دولت توسعه‌گرا غیرممکن است. همان‌طور که هاو (Hau, 2017) با دقت گفت: «دولت‌های توسعه‌گرای موفق (...) همان‌طور که شاخص سرمایه‌داری رفیق‌باز **اکنونمیست** نشان می‌دهد، هنگ‌کنگ (۱)، مالزی (۳)، و سنگاپور (۵) -کشورهایی که **معجزه‌ی آسیای شرقی** را تجربه کردند - در لیست کشورهایی که "سرمایه‌گذاران با ارتباطات سیاسی احتمالاً بیش از سایرین ثروتمند می‌شوند"، در رده‌ی بالاتری از فیلیپین (۶) قرار دارند.»

پس از بحران مالی ۲۰۰۸ بسیاری از تحلیل‌گران و ژورنالیست‌ها سرمایه‌داری رفیق‌باز را به ایالات متحده آمریکا منتسب کردند. اغلب سیستمی ناکارآمد و فاسدی ترسیم می‌شد که از طریق فعالیت‌های لابی‌گری بخش خصوصی و نفوذش بر دولت، سرمایه‌داری بازار-آزاد را به انحراف کشانده بود. به این معنا، جنبه‌های عمومیت‌یافته‌ای میان سرمایه‌داری سیاسی و رفیق‌باز وجود دارد چرا که هر دو از طریق مکانیسم‌های غیربازاری سودآوری می‌کنند. البته، سرمایه‌داری سیاسی آن‌طور که توسط مکس وبر مفهوم‌سازی شد، انحراف از سرمایه‌داری نیست؛ به لحاظ تاریخی پیشا سرمایه‌داری بازار است و منطق بیشینه‌سازی سود سرمایه‌داری را از دیدگاهی توزیع‌گرا به پیش می‌برد، گرچه ممکن است جلوگیری روابط مولد سرمایه‌داری شود. سرمایه‌داری یغماگر، کننالیسم، و فعالیت‌های غارتگرانه بر پایه همدستی خصوصی/عمومی را نمی‌توان "سرمایه‌داری رفیق‌باز" دانست اما آنها اشکال اصلی سرمایه‌داری سیاسی هستند.

فزون بر این، سرمایه‌داری رفیق‌باز اغلب با خود بار منفی فساد، روابط پشتیبان/مشرتی، غارت، و تخصیص منابع کشور برای منافع شخصی و سیاسی دیکتاتور و خانواده‌اش را به همراه داشته است. سرمایه‌داری رفیق‌باز برای این معرفی شده تا بر ورشکستگی توسعه‌ی دولت‌محور (اقتدارگرا) تأکید کند. سرمایه‌داری رفیق‌باز به عنوان حکومت ضد-توسعه مشخص شده است. سرمایه‌داری سیاسی لزوماً سازماندهی ناکارآمد را مفروض نمی‌دارد و تقابل مفهومی میان سرمایه‌داری رفیق‌باز و حکومت توسعه‌گرا را از هم می‌گسلاند. از این روست که ما در بخش بعدی ویژگی‌های عمومی سرمایه‌داری سیاسی را بررسی می‌کنیم

۴-۵ ویژگی‌های عمومی سرمایه‌داری سیاسی

سرمایه‌داری سیاسی به عهد باستان محدود نمی‌شود. در قرون وسطی، و ابتدای اروپای مدرن نیز وجود داشت و پس از عروج سرمایه‌داری مدرن در سراسر جهان، ادامه یافت.

با وام گرفتن از برودل (Braudel, 1977)، فعالیت انسانی در حوزه‌ی اقتصادی را می‌توان به ساختمانی سه طبقه تشبیه کرد که طبقه‌ی اول شامل "حیات مادی" یا

معیشتی، و نه فعالیت‌های بازاری می‌شود. منظور یونانیان باستان از *Oikonomia* این بود. این واژه از دو کلمه ترکیب شده بود: *oikos*، که معمولاً خانوار^۶ ترجمه می‌شود؛ و *nomein*، که بهترین ترجمه‌ی آن، "مدیریت و تخصیص" است (Leshem, 2016). طبقه‌ی دوم "اقتصاد بازار" است که شامل مبادلات روزانه‌ی بازار و تجارت محلی است. و سرآخر طبقه‌ی سوم، "سرمایه‌داری" است، که در نظر برودل، تجارت راه دور، سودهای هنگفت، و عروج انحصارات است. یونانیان باستان طبقه‌ی آخر را *Chrematistic* یا فعالیت‌های سودآورانه نام‌گذاری کردند. گرچه اکنون ما برای توصیف فعالیت‌های سودآورانه از واژه‌ی "اقتصاد"، که از *Oikonomia* مشتق شده، استفاده می‌کنیم، منظور ما به‌وضوح عکس آن است: *Chrematistic*. موضوع اصلی پژوهش اقتصادی نه خانوار، که شرکت یا کمپانی^۷ است.

برودل، همانند وبر فعالیت‌های "سرمایه‌دارانه" را با منطق *سودآوری* مشخص کرد. او تجارت راه دور و فعالیت‌های بانکی پرسود را، مدت‌ها پیش از عروج سرمایه‌داری صنعتی، سرمایه‌دارانه خطاب کرد. او در توصیف تجار بزرگ نوشت: «این تصادفی نیست که در سراسر جهان یک گروه تجار بزرگ از توده‌ی دلالان معمولی، بارز می‌شود، و این گروه از یک طرف بسیار کوچک است و از طرف دیگر - در کنار دیگر فعالیت‌ها - به تجارت راه دور وصل است... آیا لازم است بگویم که این سرمایه‌داران... دواستان شاهزاده بودند و یاوران یا استثمارگران دولت بودند؟... چه کسی شک دارد که این سرمایه‌داران انحصاراتی داشتند یا این که به‌سادگی، نه بار از ده، قدرت لازم را برای نابودی رقابت در اختیار داشتند؟» (Braudel, 1977, 56-57).

بنا بر نظر برودل، تفوق سرمایه‌داری تجاری در اقتصادهای غربی به روابط نزدیک آن با دولت مرتبط بود. این مشاهده با "سرمایه‌داری سیاست‌محور" وبر هماهنگ است. اتحاد میان تاجر و شاهزاده نیروی محرکه‌ی سرمایه‌داری سیاسی در طبقه‌ی سوم اقتصاد سودآورانه در غرب بود. در واقع، پیشتازی بازرگانان در جمهوری‌های تجارتی ایتالیا - یا کشورهای زیرین - در قرن سیزدهم، چون "طبقه‌ای" بود که در دولت رخنه و رسوخ کرده بود.

در مقابل، بنا بر نظر گرنِت (Gernet, 1962)، تجار بزرگ در چین سونگ (Song China) به رغم اشتراک منافع، هیچگاه مجتمعاً عمل نکردند چون حکومت همواره از عمل جمعی آنها یا هر نیروی رقیب دیگری که قدرت مسلط بوروکراسی مرکزی را تضعیف کند، جلوگیری می‌کرد. به یک معنا، در حالی که سرمایه‌داری غربی از سوی دولت‌های پراکنده، و اولویت مالکیت بر حکومت حمایت می‌شد، در چین و بسیاری دیگر از نقاط جهان، حکومت بر مالکیت فرمانروایی می‌کرد. در این مورد آخری، طبقه‌ی دولتی-تجاری یا سیاسی-سرمایه‌داری نقش اصلی را در فعالیت‌های سودآورانه بازی می‌کرد. سرمایه‌داری سیاسی همدستی نخبگان سیاسی و اقتصادی را برجسته می‌کند، اما نیروی محرک آن می‌تواند یا صاحبان ثروت و یا آنهایی باشد که قدرت را در دست دارند.

^۶ درباره‌ی اهمیت *کمپانی* به‌مثابه یک هویت قانونی در تکامل سرمایه‌داری بازار، رجوع کنید به بخش‌های ۳-۴ و ۷-۳ این کتاب.

فزون بر این، حتی در غرب، گذار از طبقه‌ی سوم (سرمایه‌داری تجاری) به طبقه‌ی چهارم سرمایه‌داری مدرن صنعتی مستلزم اعمال بی‌رحمانه‌ی نیروی دولت، مصادره‌ی دولتی زمین‌های عمومی (enclosure)، کلنیالیسم، و "تجارت مثلثی"^۷ (Findley, 1990) برای انباشت نجومی سرمایه بود. گرچه عروج سرمایه‌داری صنعتی در غرب قدرت را در دستان بورژوازی متمرکز کرد، قدرت سیاسی هنوز متعلق به اشراف زمیندار مستقر در دستگاه حکومتی بود. طی فعل‌وانفعالات در دوره‌ای طولانی تاریخی میان دو صاحب نفوذ قدرت اقتصادی و سیاسی، بورژوازی توانست حکومت را "بخرد".

استعاره‌ی ساختمان سه-طبقه نباید این گونه تعبیر شود که هر یک از طبقات زیرین با طبقه‌ی فوقانی جایگزین شده است. برای مثال، سرمایه‌داری سیاسی می‌تواند از اشکال توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داری، که در آن انحصارات بزرگ گرایش به کنترل دولت دارند، مشتق شود (Holcombe, 2015). علاوه بر این، می‌توانند هم‌زمان و موازی یکدیگر هم‌زیستی کنند. هشدار رئیس‌جمهور آیزنهاور در ۱۹۶۱ در مورد خطرات مجتمع نظامی-صنعتی، می‌تواند همچون عروج سرمایه‌داری سیاسی در اقتصاد جنگی دائمی در دوران پساجنگ جهانی دوم درک شود. به عبارتی دیگر، منشأ و تکامل سرمایه‌داری، هر دو نوع سرمایه‌داری بازار و سیاسی را دربرمی‌گیرد، در حین آن که روابط آن دو می‌تواند متضاد، مکمل، یا قسماً مکمل و قسماً متضاد باشد.

سه مجرای اصلی به اوج‌گیری و توسعه‌ی سرمایه‌داری سیاسی می‌انجامد.

۱. **غنائم جنگی:** انقلابات و جنگاوری اغلب منشاء سرمایه‌داری سیاسی را فراهم می‌آورد، به ویژه آن که به رشد اقتصاد جنگی و بازار برای غنائم می‌انجامد. به سرمایه‌داری سیاسی با نام "سرمایه‌داری یغماگر" (booty capitalism) نیز اشاره می‌شود (Weber, 1922/1978, vol. I; Vahabi, 2004). در حالی که اقتصاد جنگی در جوامع پیشاسرمایه‌داری مستقیماً به موقعیت جنگی مربوط می‌شد، اقتصاد جنگی در سرمایه‌داری بازارمحور به‌مثابه شاخه‌ای از فعالیت اقتصادی حتی در دوران صلح هم ادامه دارد. فزون بر این، صنعتی شدن جنگ و پا به عرصه گذاردن "جنگ کامل"، سراسر اقتصاد و جامعه را در خدمت حکومت بسیج می‌کند (Vahabi, et al., 2020). با این اوصاف، فعالیت ویرانگر، بازار بزرگی را در دوره‌ی بازسازی عرضه می‌کند. به این معنا، سرمایه‌داری بازارمحور مقیاس سرمایه‌داری یغماگر را گسترش می‌دهد. برخلاف تز "تجارت شیرین" (Doux Commerce)^۸، تهاجم و تجارت روابطی مکمل‌کننده دارند تا روابطی متضاد (Vahabi, 2016).

^۷ تجارت مثلثی (triangular trade) نظام تجارتی چندجانبه‌ای بود که طی آن یک کشور واردات خود از یک کشور را با صادرات به کشوری دیگر می‌پرداخت. انگلستان در قرون ۱۸ و ۱۹ صادرات کالا به آفریقای غربی را با برده‌ها مبادله می‌کرد و برده‌ها را به هند غربی -مجموعه جزایری میان اقیانوس اطلس و دریای کارائیب- صادر کرده، با شکر، مشروبات و دیگر کالاها مبادله می‌کرد و به بریتانیا پس می‌فرستاد. (مترجم)

^۸ عبارت "تجارت شیرین" به دوران روشنگری تعلق دارد و به این ایده اشارت دارد که تجارت و بازار انسان‌ها را متمدن‌تر، منطقی‌تر و کم‌تر راغب به خشونت و رفتار غیرمنطقی می‌کند. شارل دو منتسکیو، فیلسوف قرن ۱۸ فرانسوی، از مبلغان این ایده، می‌نویسد: «هر جا که رویه‌ی مردان ملایم است، آنجا تجارت هست، و هر جا که تجارت باشد، رویه‌ی مردان ملایم است» (مترجم).

۲. **کلنیالیسم:** امپراتوری‌سازی، توسعه‌ی سرزمینی، و استعمار مستلزم مصادره‌ی منابع طبیعی و اعمال کنترل بر نیروی کار است. سلب مالکیت منابع طبیعی سرزمین‌های وسیع از ساکنان بومی و به بردگی کشاندن کل جمعیت از عوامل بنیادین در ایجاد بازار جهانی از قرن پانزدهم بود. کلنیالیسم در رابطه با سرمایه‌داری بازار نقش متضادی بازی کرد. از یک سوی با توسعه‌ی بازار جهانی، **زمینه‌ی مادی** سرمایه‌داری بازار را افزایش داد، و از سوی دیگر بازدارنده‌ی **عوامل نهادی** برای توسعه‌ی سرمایه‌داری بازار شد چرا که سرمایه‌داری سیاسی را از طریق اختلاط حاکمیت و مالکیت در مستعمرات رواج داد.

۳. **رژیم‌های مصادره‌گر در محیط بازار و روابط پولی:** حکومت، در غیبت امنیت برای حقوق مالکیتی، به "مالکیت خصوصی" مستبد، امام یا اولیگارش‌ها تحول می‌یابد. خراج، زراعت-مالیاتی^۹ (tax-farming)، قراردادهای تحمیلی و فعالیت‌های تنظیماتی دولت هم می‌توانند منابع سودآوری گروه‌های ممتاز و مصون در جامعه باشند. رانت‌خواری از طریق رژیمی مصادره‌گر در محیط بازار و روابط پولی به سرمایه‌داری سیاسی می‌انجامد، اما به‌طور جدی مانع توسعه‌ی سرمایه‌داری بازار-محور می‌شود.

این سه مجرا لیست کاملی از روش‌های رشد سرمایه‌داری سیاسی را به‌دست نمی‌دهند. در واقع، استفاده از قدرت سیاسی برای تحصیل سودهای اقتصادی، با تکامل سرمایه‌داری سیاسی و درجه‌ی دخالت حکومت در اقتصاد، تحول می‌یابد.

تأثیر سرمایه‌داری سیاسی بر سرمایه‌داری بازار در مراحل مختلف توسعه‌ی اقتصادی یکسان نبوده است. پیش از آن که اثر متقابل بغرنج سرمایه‌داری سیاسی و بازار را مرور کنیم، لازم است شاخص‌های جهانشمول سرمایه‌داری سیاسی را در درازنای تاریخ از یکدیگر متمایز کنیم. من با پیروی از وبر سرمایه‌داری سیاسی را اشکال مشخص سودآوری یا بلکه رانت‌خواری تعریف می‌کنم که شاخص‌های عمومی زیر را دنبال می‌کند:

۱. سرمایه‌داری سیاسی را به‌طور کلی می‌توان به‌مثابه مکانیسم‌های غیربازاری غارتگرانه برای سودآوری پولی خصلت‌بندی کرد. در شیوه‌های تولیدی مختلف، هر جا که بازار، روابط پولی، و سرمایه‌گذاری هست، سود در حوزه‌ی **توزیع** و از راه فعالیت‌های مصادره‌گرانه جمع‌آوری می‌شود.

۲. پیش‌شرط سرمایه‌داری سیاسی درهم آمیختگی حاکمیت و مالکیت است.

۳. سرمایه‌داری سیاسی مستلزم هم‌دستی حکومت و بخش‌های خصوصی، بر اساس فعالیت رانت‌خوارانه است. سرمایه‌داری سیاسی بدون یک حکومت غارتگر که در آن بوروکراسی حکومتی، غنیمتی برای طبقه‌ی سیاسی است غیرقابل تصور است.

۴. سرمایه‌داری سیاسی گرایش قدرتمندی به بوروکراتیزه کردن روابط بازار دارد.

^۹ شکلی از مدیریت مالی که دولت گردآوری مالیات در حوزه‌ای را طی قراردادی به شخص حقوقی ثالثی واگذار می‌کند و در ازاء این فعالیت، مقدار ثابتی را به عنوان "رانت" به دولت می‌پردازد. گونه‌هایی از این شکل از اخذ مالیات در اعصار مختلف در نقاط مختلف جهان، منجمله روم باستان، امپراتوری عثمانی و آمریکای دوران مدرن وجود داشته است (مترجم).

۵. از نقطه نظر جامعه‌شناسی، سرمایه‌داری سیاسی از منافع گروه کوچکی از نخبگان علیه منافع اکثریت مردم دفاع می‌کند.

در موارد معین این شاخص‌های جهانشمول ویژگی‌های مشخص خود را می‌یابند. تحقیق تجربی درباره‌ی سرمایه‌داری سیاسی مستلزم آن است که ویژگی‌های مشخص آن در پیش و پس از سرمایه‌داری مدرن در کشورهای مختلف بررسی شود.

در دوران باستان، سرمایه‌داری سیاسی با اقتصادهای جنگی و تصاحب یغما رابطه‌ی تنگاتنگی داشت. وبر سرمایه‌داری سیاسی در شرایط باستان را "اشرافی" (patrician) قلمداد کرد چرا که توسط طبقات مسلط آن روزگار اداره می‌شد. نظامی‌گری شهروندان آزاد (burghers) عهد باستان، نقشی حیاتی بازی کرد و تضمین کرد که طبقات مسلط بانی آن نوع سرمایه‌داری باشند که فضائل جنگاوری و صلاحیت رزمی/سیاسی را- به عوض کارآفرینی، سختکاری یا نوآوری‌های فنی- مورد بهره‌برداری قرار دهند. در مقابل، سرمایه‌داری بازارمحور در مزارع بزرگ (latifundia) و در برخی از واحد تولیدی شهری را می‌توان "عوامانه" (plebian) نامید چون که از سوی طبقات غیر-مسلط حمایت می‌شد. این سرمایه‌داری "عوام" فاقد انگیزه‌ی لازم برای توسعه‌ی فراتر از حد معینی بود. در مقابل حوزه‌ی سرمایه‌داری سیاسی صحنه‌ی اصلی شکل‌گیری سرمایه‌ی خصوصی شد. امپراتورهای موخر چون نرو (Nero)، برخلاف دوران جمهوری، به زمین‌داران بزرگ (latifundists) در شمال آفریقا و دیگر مناطق حمله کردند؛ سیاستی که در خدمت تمرکزگرایی بیشتر دولت مرکزی انجامید و به نظام اداری بوروکراتیک‌تری منجر شد. به این معنا، تأثیر بازدارنده‌ی بزرگی بر توسعه‌ی سرمایه‌داری بازار گذارد. وبر سرمایه‌داری سیاسی را یکی از منابع اصلی زوال امپراتوری روم برمی‌شمارد (Love, 1991, Chap. 6).

در حالی که سرمایه‌داری سیاسی در عهد عتیق نیروی غالب شد، صعود آن را نمی‌توان به "برتری" آن بر سرمایه‌داری بازار نسبت داد. ما نمی‌توانیم یک گرایش درونی تکامل را در این مورد فرض کنیم. در واقع، سرمایه‌داری سیاسی می‌تواند حاضر باشد بدون آن که کاملاً جلوگیری از توسعه‌ی سرمایه‌داری بازار باشد، مانند دوره‌ی اولیه‌ی مدرن در اروپا، یا حتی امروز. نهادهای سیاسی و قضایی، عادات‌های فکری، تصورات، معیارهای رفتاری و نیز نظام اقتصادی رابطه‌ی میان سرمایه‌داری سیاسی و بازار را تعیین می‌کند.

برای مثال، در حالی که مارکس با دقت واژه‌ی "سرمایه‌داری" را برای سرمایه‌داری مدرن صنعتی که بر پایه‌ی کار آزاد و سیستم اعتباری است اختصاص داده بود، او (1867/1978 Chap. 26) توضیحی متناقض برای منشاء سرمایه‌داری ارائه داد که در انگلستان، در اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزده، بر اساس "انباشت بدوی سرمایه"^{۱۰} قرار داشت. این انباشت آغازین توسط حکومت مطلقه از طریق مالیات، غصب زمین، مصادره‌ی دولتی زمین‌های عمومی (enclosure act)، کننالیسم، و تجارت مثلثی رهبری و تنظیم شد. تحلیل مارکس از نقش حکومت مطلقه در انباشت بدوی در انگلستان در حوزه‌ی تعریف وبر از سرمایه‌داری سیاسی قرار می‌گیرد. هرچند، در این مورد سرمایه‌داری

^{۱۰} مارکس (1776, 1961) امتیاز معرفی این مفهوم را به اسمیت داد. مینگاردی (Mingardi, 2018) این ادعا را به چالش می‌کشد.

سیاسی مانعی مقابل سرمایه‌داری بازار نبود، بلکه موجب تسریع تکامل آن شد. پری اندرسون (Perry Anderson, 1974) با تحلیل مارکس از حکومت مطلقه مخالفت کرد و میان دو خط سیر در شرق و غرب اروپا در رابطه با تأثیر حکومت مطلقه در تکامل سرمایه‌داری تمایز قائل شد. شواهد و مدارک تاریخی در مورد روابط سرمایه‌داری سیاسی و بازار در گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری در غرب، هم تضادها و نیز مکملیت‌هایی را نشان می‌دهد.

۴-۶ سرمایه‌داری بازار و مرزبندی بزرگ

انقلاب شکوهمند بریتانیا (۱۶۸۸)، جنگ استقلال آمریکا (۱۷۷۶)، و انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) هر سه در خدمت تغییر نهادی بنیادینی، قرار گرفتند که صعود سرمایه‌داری بازار را ممکن ساخت. این جهش نهادی در ابتدا سیاسی و قضایی بود، و می‌توان آن را در **مرزبندی بزرگ** میان حاکمیت و مالکیت خلاصه کرد (Vahabi, et al. 2020, pp. 866-868). بدون این زیربنای قانونی و سیاسی، سرمایه‌داری مدرن نمی‌توانست پدیدار گردد. این "شیوهی تولید سرمایه‌داری" نبود که بر "روبنای" سیاسی و قضایی مقدم بود، بلکه عکس آن صحت داشت: **مرزبندی میان حاکمیت و مالکیت به عروج سلطه‌ی مالکیت و سرآغاز سرمایه‌داری بازار انجامید.**

جان لاک (John Locke, 1690/1952) در مفهوم سازی این تحول، با اصرار بر "قداست مالکیت خصوصی"، پیشگام بود. منظور لاک "قداست" مالکیت خصوصی "شاه" بر حکومت، یا امنیت مالکیت برای ثروتمندان فئودال نبود. او علناً به حق مالکیت کار بر محصول خود اشاره می‌کرد. این حق، بدون پایان دادن به حکومت همچون "مالکیت خصوصی" مستبد، نمی‌توانست تأمین گردد.

در فصل ۳، در بخش "متد ۱. جان لاک"، کامنز (Commons 1931/1961, Vol. 1) نشان داد که لاک، قانون، اقتصاد، و اخلاق را در مفهوم مفرد "کار" متحد کرد. این حرکتی برای مشروعیت بخشیدن به انقلاب ۱۶۸۹ بود. لاک، که مخالف دگرترین حق الهی برای قدرت سیاسی بود، نظریه "حق طبیعی زندگی، آزادی و مالکیت" را، که برای حق کار جهت مالکیت بر محصولش منظور شده بود، تدوین کرد: "لاک تئوری ارزش کار را عمدتاً نه برای پایه‌ریزی نظر اقتصادی، که عمدتاً برای مشروعیت بخشیدن به انقلابی تدوین کرد که طی آن حقوق حاکمان با حقوق مالکیت جایگزین شد" (ibid, p. 52).

حکومت، پیش از مرزبندی بزرگ، مالکیت خصوصی پادشاه بود، و حکومت بواسطه‌ی انقلاب، به **قدرت حاکمه** متحول شد. همان‌طور که کامنز در **جامعه‌شناسی (Sociology)** توضیح داد: **رئوس مطالب:** «حکومت با سه مفهوم مرتبط است: زور، نظم و حق. اینها در کنار هم دولت را بنیان می‌نهند. حکومت مطلقه، استبداد، حکومت حقیقی نیست» (1899-1900/1965, p. 356). به طوری مشابه، انقلاب فرانسه

اشکال مالکیت خصوصی قدرت چون فئودالیسم، سینیورالیسم (seigniorialism)^{۱۱} و دفاتر عمومی رشوه‌خواری را برهم پیچید و حوزه‌ی سلطنتی را کاملاً درهم کوبید و تضمین کرد که دولت به شکلی خاص حاکم شود. از سوی دیگر، مالکیت با قوانینی مختص به خود تعریف شد، نه به واسطه‌ی عوامل خارجی سیاسی. به اختصار، این امر استقلال مالکیت را تأیید کرد» (Blaufarb, 2016).

در این فصل ما میان بازارهای سنتی و مدرن تمایز قائل شدیم. مکانیسم هماهنگی غالب در سرمایه‌داری بازارمحور، بازارهای غیرشخصی است. گذر و انتقال از بازارهای شخصی به بازارهای غیرشخصی مدرن، مرزبندی بزرگ است. این مرزبندی به انحصارات قضایی، حقوق مالکیتی ناامن، رژیم مصادره‌گر، و ارجحیت حکومت بر مالکیت پایان بخشید. "قداست مالکیت خصوصی" و نقش دولت به عنوان مجری حقوق مالکیت، راه را برای شکوفایی بازارهای غیرشخصی و شرکت‌ها به مثابه هویتی قانونی هموار کرد. مطالعات اخیر در مورد تأثیر نهادها بر رشد اقتصادی نشان می‌دهد که حقوق مالکیت زمانی می‌تواند رانه و محرکه‌ی رشد باشد که این حقوق نه تنها خصوصی، امن و صریحاً تعریف شده باشند، که "عمومی" نیز باشند، به این مفهوم که می‌تواند به همه‌ی بازیگران اقتصادی به کار بسته شوند و نه فقط به زیرگروهی ممتاز (Ogilvie & Carus, 2014).

لازم است که در بحث درباره‌ی مرزبندی میان حاکمیت و مالکیت، دو نکته‌ی هشداردهنده مورد توجه قرار گیرد. اول آن که "مرزبندی" به معنای **خودمختاری** است و نه **جدایی**. خودمختاری اینجا به مفهوم استقلال "شرکت" از "حکومت" است. تکامل شرکت از زمان جدایی‌اش از خانوار^{۱۲}، و پیدایش شرکت سهامی این مرزبندی را تقویت کرد. اختراع شرکت سهامی به عنوان شخصی اخلاقی با هویت مستقل حقوقی و وجودی "غیراخلاقی"، بنیان غلبه‌ی مالکیت را پایه نهاد. تولد شرکت سهامی با سرمایه‌ی متحرکی که برای تجمیع دارایی‌های پراکنده به وجود آمد-و به سختی می‌توانست توسط حکومت مطلقه غصب شود- نمونه‌ی بارز این مرزبندی بود.

هرچند، **مرزبندی** مترادف با **جدایی** نیست. یک شرکت سهامی با ارجاع به حکومت است که مرتبه‌ی خود را به مثابه شخصی اخلاقی به دست می‌آورد. «حکومت از مالکیت جدایی‌ناپذیر است. این جواز حکومتی است که فعلاً مالکیت را در همه‌ی کشورها به آنچه هست، برمی‌سازد، چون که وقتی مجوزها دیگر کارایی ندارند، آخرین اقدام نهایی برای کنترل افراد نیروی فیزیکی یا خشونت است» (Commons, 1970, p. 41). نقش حکومت به عنوان نیروی سوم و مجری خارجی، جدایی‌ناپذیری حاکمیت و مالکیت را تأیید می‌کند. مهم است اشاره کنیم که تحکیم حقوق مالکیتی، و مداخله‌ی زور بی‌رحمانه، ضامن شرایط خارجی تولید است، گرچه برای سازماندهی تولید لازم نیست. و اینجا یکی از تفاوت‌های اصلی سرمایه‌داری سیاسی و سرمایه‌داری بازار قرار دارد.

^{۱۱} شکلی قرون‌وسطایی از مالکیت زمین که در انقلاب فرانسه برجیده شد اما در کلنی‌های فرانسه‌ی نوین در آمریکای شمالی تا اواسط قرن نوزدهم ادامه داشت. (مترجم)

^{۱۲} منظور اینجا گذر انتقالی از اویکونومیا (Oikonomia) به کراماتیسستیک (Chrematistic) است که منجر به تفکیک خانوار (یک شخص واقعی) و کمپانی (شخصی حقوقی) می‌شود. رجوع کنید به بخش ۲-۴.

دومین هشدار در مورد مرزبندی میان مالکیت و حکومت است. برخلاف فلسفه‌ی حقوق طبیعی، حقوق مالکیت هیچ چیز مقدس ابدی ندارد، و طی زمان تغییر می‌کند. متمم چهاردهم قانون اساسی آمریکا (در ۱۸۶۸ تصویب شد) نمونه‌ی خوبی به‌دست می‌دهد. بنا بر مضمون این متمم، منظور از مالکیت/ارزش-اضافه بود، نه ارزش-مبادله. کامنز (1924/1995, Chap. 2) یک فصل کامل را به این اختصاص داد که نشان دهد چگونه معنی مالکیت به تدریج از ارزش-اضافه به دخیل کردن ارزش-مبادله انجامید، و این تصمیم را نه قوای مجریه یا مقننه، که دیوان عالی در سال ۱۸۹۰ گرفت. در ادامه‌ی تعریف اولیه از مالکیت که تملک اختصاصی اشیاء برای استفاده‌ی شخصی بود، مالکیت می‌توانست از مالک توسط قدرت مالکیت برجسته (eminent domain)^{۱۳} مصادره شود، که هم دارایی و هم سند مالکیت را می‌ستاند. هرچند، اگر مالکان از قدرت تثبیت قیمت‌ها محروم می‌شدند، این به معنی تخطی از حقوق مالکیتی نبود. در مقابل، اگر مالکیت در رابطه با ارزش-مبادله تعریف شود، دیگر سلب مالکیت از مالک، لزوماً به معنی اعمال قدرت مالکیت برجسته نیست. مالکان چنانچه نتوانند قیمت‌ها را به خاطر اعمال قدرت پلیس-که ارزش-مبادله آن را می‌ستاند- تثبیت کنند، از مالکیت خود محروم می‌شوند. بنا بر این تعریف تازه از مالکیت، تمایز میان حاکمیت و مالکیت، از طریق اعمال قدرت مالکیت برجسته و نیز قدرت پلیس (قدرت حکومت برای تثبیت قیمت‌ها)، کدر شده است. به شکلی مشابه، وقتی مالک یا خریداران بالقوه از دسترسی به بازار برای خرید و فروش مالکیت‌ها محروم‌اند، ارزش-مبادله‌ی مالکیت غایب است. بدین ترتیب بود که در سال ۱۸۹۷ متمم چهاردهم قانون اساسی آمریکا به شکلی تعبیر شد تا در تعریف تازه‌ای از مالکیت، دسترسی به بازارها را نیز در خود بگنجاند.

دگردیسی معنای مالکیت به دو چیز مختلف منتهی شده است: «یکی مالکیت است، و دیگری کسب‌وکار. یکی مالکیت به معنای چیزهای مورد تملک است، و دیگری به معنای ارزش-مبادله‌ی چیزهاست. یکی اشیاء فیزیکی است، دیگری دارایی‌های قابل عرضه در بازار است. طی زمان، این ارزش-مبادله به عنوان "مالکیت غیرملموس" شناخته شده، یعنی نوعی از مالکیت که ارزش آن وابسته به حق دسترسی به بازاری کالایی، بازار کار، بازاری پولی، و غیره است» (Commons, 1924/1995, pp. 18-19). به این معنا، ارزش-مبادله "فیزیکی" و یا "جسمانی" نیست، بلکه رفتارگر (behavioristic) است. حق عمل کردن، برای دارایی ارزش بازار ایجاد می‌کند. این نکته توسط رویکرد حقوق مالکیت به کار بسته شده است: ارزش اقتصادی یا ارزش مبتنی بر رضایت طرفین یک دارایی، از طریق ویژگی‌های فیزیکی معین نمی‌شود، بلکه توسط حقوق جایز عمل کردن بر دارایی است که متعین می‌گردد. «ارزش آنچه که مبادله می‌شود وابسته به حقوق جایز

^{۱۳} عبارت "eminent domain" به قدرت مصادره‌ی مالکیت‌های خصوصی توسط دولت و استفاده از آن برای امورات عمومی اشاره دارد. حقوق‌دان هلندی هوگو گروتیوس (Hugo Grotius) در سال ۱۶۲۵ از عبارت dominium eminens برای توضیح این قدرت حکومت استفاده کرد. dominium یعنی "مالکیت" و eminens معنای "برجسته" دارد. (مترجم)

برای عمل کردن بر کالای فیزیکی و درجه‌ی اجرایی کردن این حقوق است» (Demsetz, 1964, p. 18).

تنش میان نیاز به مرزبندی و جدایی‌ناپذیری مالکیت و حکومت، **گرایش دائمی** حرکت سرمایه‌داری بازارمحور به سمت و سوی سرمایه‌داری سیاسی را توضیح می‌دهد. سرمایه‌داری سیاسی **نوین**، که پیش‌درآمدی بر سرمایه‌داری بازار بود یا گرایشی که از درون سرمایه‌داری بازار متولد شد، از سرمایه‌داری سیاسی **گذشته** متفاوت است. اشتراکات عمومی میان سرمایه‌داری سیاسی نوین و گذشته به کنار، این دو در رابطه با روند تولیدی سیستم سرمایه‌داری، اساساً متفاوتند.

سرمایه‌داری سیاسی نوین به حوزه‌ی **بازتوزیع** محدود است و به حوزه‌ی **تولیدی** امتداد پیدا نمی‌کند، گرچه قدرت انحصاری، تخطی از رقابت، و امتداد شیوه‌ی تخصیص قدرتمدارانه را اشاعه می‌دهد. در همین راستا، روابط میان سرمایه‌داری سیاسی و بازار، هم تکمیلی و هم متضاد است. سرمایه‌داری سیاسی به‌مثابه گرایشی دائمی در سرمایه‌داری بازار به همان اندازه‌ی سرمایه‌داری بازار جهانشمول است و نمی‌توان آن را به مناطق معینی از جهان محدود کرد.

اخیراً مفهوم سرمایه‌داری سیاسی برای تشخیص دادن به دو موقعیت مورد استفاده قرار گرفته است. هولکمب (Holcombe, 2018, p. 52) آن را برای توضیح دگردیسی اخیر سرمایه‌داری آمریکایی به کار می‌برد^{۱۴}، و این در حالی است که میلانویچ (Milanovic, 2018, Chap. 3) در تحلیل از گذار پس‌سوسیالیستی چین و ده کشور دیگر آسیایی و آفریقایی، با گذشته‌ی استعماری و فئودالی (یا نیمه-فئودالی)، از سرمایه‌داری سیاسی استفاده می‌کند. از دیدگاه چارچوب **تئوریک** من، آنها در تاکید بر حضور سرمایه‌داری سیاسی در آمریکا و چین امروز، صحیح هستند. هرچند، چارچوب نظری آنها گستره‌ی کاربردی این مفهوم را محدود می‌کند. در بخش‌های زیرین ما هر دو مورد را مرور خواهیم کرد

۷-۴ گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: آمریکای شمالی

سرمایه‌داری سیاسی باستانی، در روم و چین عهد عتیق در دوران جنگ‌ها وجود داشت. پیش از انقلاب‌های مدرن، ادغام مالکیت و حکومت غالب بود. سرمایه‌داری سیاسی نوین در متن عصر تازه‌ی پدیدار شد که با شاخص‌های گذار از بازارهای شخصی به غیرشخصی، و مرزبندی بزرگ میان مالکیت و حکومت معین می‌شد. یکی از منابع اصلی

^{۱۴} هولکمب تلویحاً از انتخاب رانولد ریگان به‌عنوان چرخشی تاریخی سخن می‌گوید و به هکر (Hacker) و پیرسون (Pierson) رجوع می‌کند: «در پژوهشی در مورد سرمایه‌داری سیاسی، نظر هکر و پیرسون این است که سرمایه‌داری آمریکایی به‌مثابه یک سیستم اقتصادی از زمان انتخاب رانولد ریگان دگردیسی فزاینده‌ای به سمت سرمایه‌داری سیاسی کرده است» (2018, p. 52)

سرمایه‌داری سیاسی نوین، تکوین عملکردهای نظارتی دولت جدید از عصر ترقی‌خواه (Progressive Era)^{۱۵} به بعد است.

کلکو (Kolko, 1963, 1965)، با وام‌گیری از مفهوم سرمایه‌داری سیاسی وبر، نظام‌های سیاسی و اقتصادی آمریکا در عصر ترقی‌خواه (۱۹۰۶-۱۹۰۰) را سرمایه‌داری سیاسی نامید. صعود شرکت‌های سهامی بزرگ (corporations) بر اساس تمرکز و تراکم سرمایه، به تخطی از رقابت آزاد و ایجاد قدرت بازار انحصارات و انحصارات چندجانبه (oligopolies) منجر شد. عموماً تصور می‌شد که مداخله‌ی دولت در نظارت بر کسب‌وکار و دفاع از حقوق فردی مصرف‌کنندگان ضروری است. عصر ترقی‌خواه این ایدئولوژی را نشر داد که دولت باید فراتر از دفاع از حقوق فردی گام بردارد، و برای مهار قدرت متمرکز شرکت‌های سهامی بزرگ، کارکردی مدیریتی یا نظارتی برای خود قائل شود.

این باور را کلکو (Kolko)، از طریق عرضه‌ی اسناد و شواهد تجربی، و از جمله بررسی صنعت قدرتمند راه‌آهن، به چالش کشید. او منشاء و تاریخ اولیه کمیسیون بین‌الایالتی بازرگانی (Interstate Commerce Commission (ICC)) را در رابطه با مقررات نظارتی این صنعت بررسی کرد. کلکو نشان داد که هدف ماده ۱۸۸۷ این بود که کارتل‌های^{۱۶} راه‌آهن را، که توسعه‌ی صنعت به‌طور مزمی نامتعادل‌اش کرده بود، به ثبات و استحکام برساند. او در مورد قانون الکینز در ۱۹۰۳ (Elkins Act of 1903) این را نیز نشان داد که منشاء این قانون در دپارتمان راه‌آهن پنسیلوانیا قرار داشت و سراسر محصول فشارهای صنعت راه‌آهن بود.^{۱۸} در سحرگاه جنگ جهانی اول، کمیسیون در همان مسیری که از سال ۱۸۸۷ تعیین شده بود، موفق شد: کارتل‌ها را

^{۱۵} ترقی‌خواهی جنبشی سیاسی و اجتماعی بود که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ موجب طرح شدن خواسته‌های پیشگامانه‌ای چون منع کودک‌کاری، ۴۰ ساعت کار در هفته، ایمنی در محیط کار، رای زنان، و غیره در آمریکا شد. مبارزه علیه تراکم و تمرکز افراطی شرکت‌های بزرگ، که هم‌زمان از قدرت‌های سیاسی و اقتصادی عظیمی برخوردار بودند از جمله اهداف این جنبش بود. در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۰۰ جمعیت آمریکا دو برابر شد و بخشی از زمینه‌ی گذار از تولید و تجارت خرد را به شرکت‌های عظیم سراسری فراهم کرد. تولید صنعتی در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۶۳ تا ۱۸۹۹ هشت صد برابر رشد کرد اما حاصل آنها بیشتر به جیب آن افراد معدودی می‌رفت که به "دزدهای اشرافی" (robber barons) شهرت یافتند؛ کسانی که به احتکار ثروت می‌پرداختند و انحصارات و کارتل‌ها را تأسیس کردند. (مترجم)

^{۱۶} قانون فدرال بین‌الایالتی ۱۸۸۷ که به منظور نظارت بر صنعت راه‌آهن تصویب شد، موجب خلق آژانس فدرال کمیسیون بین‌الایالتی بازرگانی (ICC) شد. (مترجم)

^{۱۷} کارتل‌ها دربرگیرنده‌ی همکاری مشخص میان انحصارات بزرگ یک حوزه‌ی اقتصادی است که از جمله شامل تعیین غیررقابتی قیمت‌ها، تعیین حوزه‌ی بازار و تقسیم مشتریان می‌شود. در واقع کارتل‌ها یک حوزه‌ی تولیدی یا خدماتی را میان خود تقسیم می‌کنند و مدیریت و نظارت خود را به زبان حذف رقابت بازارمحور اعمال می‌کنند. (مترجم)

^{۱۸} ویلیام تفت (William Taft)، رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۱۳-۱۹۰۹) درباره‌ی قانون الکینز نوشت: «همه می‌دانند که قانون الکینز بدون مخالفت، و با رضایت کامل صنعت راه‌آهن تصویب شد، و دلیل اصلی این بود که جرمه‌های زندانی شدن برای تبعیض‌های ناعادلانه (از سوی صاحبان) حذف شد» (William Taft, Present day problems; a collection of addresses delivered on various occasions, 1909-1913).

(<https://archive.org/details/presentdayprobl00statgoog/page/n174/mode/2up>) (مترجم)

صنعت راه‌آهن بدون تجمیع و ادغام.^{۱۹} این مثال روشنی از هم‌دستی‌ها و کارتلیزه کردن بود. در واقع، قوانین و نظام نظارتی توسط همان کسانی تعیین شده بود که قرار بود نظارت شوند: «این کنترل کسب‌وکار بر سیاست است (و منظورم از "کسب‌وکار" منافع مهم اقتصادی است)" و نه نظارت سیاسی بر اقتصادی، که پدیده‌ی اصلی عصر ترقی‌خواهی است» (Kolko, 1963, p. 2).

هولکمب (Holcombe, 2015, pp. 41-66; 2018, pp. 9-10) کار پیشگامانه‌ی کالکو (1963) در کاربرد مفهوم سرمایه‌داری سیاسی در تاریخ اقتصادی آمریکا را به رسمیت می‌شناسد. او دیگر تجلی‌های سرمایه‌داری سیاسی را نیز اضافه کرد: هشداری‌های آیزنهاور (۱۹۶۱) درباره‌ی مجتمع نظامی-صنعتی، کمک‌های مالی-وثیقه‌ای (Bail-outs) به شرکت‌ها پس از رکود ۲۰۰۸،^{۲۰} (Holcombe, 2015, p. 41)، سوبسیدها به شرکت‌هایی با ربط و وصل سیاسی، ارتباطات سیاسی مایکروسافت برای حفظ میزان سودآوری، و حتی سیاست سیستم مالی فدرال (Federal Reserve) در حمایت از نظام بانکی (Holcombe, 2018, pp. 10, 40-41). او سرمایه‌داری سیاسی نوین را چنین تعریف می‌کند: «سرمایه‌داری سیاسی نظامی اقتصادی است که در آن کسب‌وکار بیش از آن که توسط دولت کنترل شود، دولت را کنترل می‌کند» (Holcombe, 2015, p. 61).

مفهوم سرمایه‌داری سیاسی هولکمب با تئوری سیاسی لوییجی زینگالس (Zingales, 2015, 2017) درباره‌ی شرکت‌ها، و اهمیت فزاینده‌ی "درهای چرخان" در کسب‌وکار اخیر در آمریکا، هم‌خوانی دارد. او هم‌چنین می‌گوید که فعل‌وافتعال میان قدرت متمرکز شرکت‌ها و سیاست، تهدیدی است برای عملکرد اقتصاد بازار-آزاد و نیز کارکرد دموکراسی. یکی از مسائل مهم، محاسبه‌ی میزان انتقال و ترجمان قدرت شرکت‌ها در بازار، به قدرت سیاسی است. مساله‌ی دیگر اندازه‌گیری قدرت سیاسی به‌دست آمده‌ی شرکت‌ها برای مقابله با رقابت در بازار و نگهداری قدرت متصدی انحصاری‌شان است.

این پرسش‌ها در اثر کلاسیک برل و مینز (Berle & Means, 1932) مطرح شده بود. زینگالس (Zingales, 2017, p. 117) به اشتباه فرض کرد که: «در ابتدا قدرت سیاسی منکوب‌کننده‌ی کسب‌وکار در عصر ترقی‌خواهی و سپس در دوران **معامله‌ی نوین**^{۲۰} (New Deal) مهار شد». هرچند، وی (2017, pp. 121-124) با دقت اشاره

^{۱۹} "قانون حمل و نقل ۱۹۲۰ (Esch-Cummins Transportation Act of 1920) که خطوط راه‌آهن را به صاحبان خصوصی بازگرداند طرفدار برگشت سریع سیاست‌های گذشته بود. دولت فدرال، که زمانی ادعای ضد-انحصارگری داشت، اکنون ادغام شرکت‌ها را تشویق می‌کرد، و خطوط قوی را با خطوط ضعیف پیوند زد. فزون بر این، این قانون به **کمیسون** قدرت تنظیم حداقل قیمت‌ها و تحمیل امتداد و انسداد خطوط را داد. صنعت راه‌آهن، که برای دورانی طولانی خواستار حذف خطوط ناسودآور بود، اکنون با دست باز عمل می‌کرد»

<https://www.pbs.org/wgbh/americanexperience/features/streamliners-commerce/> (مترجم).

^{۲۰} "معامله‌ی نوین"، مجموعه‌ای از برنامه‌های دولت فدرال آمریکا در دوره‌ی اول ریاست جمهوری فرانکلین روزولت (۱۹۳۳-۱۹۳۸) بود که شامل تنظیمات اقتصادی و اجتماعی فدرال، اصلاحات مالی، و پروژه‌های عمرانی سراسری می‌شد.

می‌کند که میان ۱۹۹۷ و ۲۰۱۲، سودها در وهله‌ی نخست از طریق ایجاد مانع جهت ورود به بازار و رقابت در آن به‌دست آمده است، تا از انباشت سرمایه. این اهمیت قدرت شرکت‌ها در بازار، و نیز ارتباطات‌شان را با کاخ سفید، کنگره و در سنا تأیید می‌کند.^{۲۱} به عبارتی دیگر، قواعد فعالیت‌های نظارتی دولت را بازیگرانی تعیین می‌کنند که قرار است نظارت بر آنها اعمال شود.

شرکت‌های بزرگ ترکیبی از نوآوری‌های اقتصادی و نفوذ سیاسی را برای تأمین قدرت و سهم بازار و رقابت با دیگر حریفان به کار می‌بندند (Philippon, 2019).^{۲۲} لابی‌گری کارآمد همچون شیوه‌ای برای رقابت، هنری است برای اجتناب از موانع قانونی رشوه‌خواری، بدون اتهام به رشوه‌خواری. برآیند این مکانیسم ظریف، درهای چرخان است که گرچه رفتاری غیراخلاقی است، اما قانونی است: «پدیده‌ی "درهای چرخان" - که این گونه تعریف می‌شود که مدیران دپارتمان‌های دولتی پس از تکمیل دوره‌ی خدمت در همان حوزه‌ای که نظارت می‌کردند، استخدام می‌شوند - شدت یافته و تأثیرات منفی آن بر اقتصاد به شکلی گسترده مستند شده است» (Brezis & Cariolle, 2019, p. 595). نویسندگان این حضور را در حوزه‌های مختلفی از جمله داروسازی، ارتباطات و صنایع دفاع مستندسازی کرده‌اند. زینگالس (2015)، به‌ویژه در حوزه‌ی مالی، بر اهمیت این پدیده تأکید دارد. بنابر گزارش (۲۰۰۵) سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD)، یکی از علت‌های اصلی بحران ۲۰۰۸، "درهای چرخان" بود. ووکویچ (Vukovic, 2021) با بررسی رابطه‌ی میان روابط سیاسی و کمک‌های مالی-وثیقه‌ای (financial bailouts) طی ۲۰۰۹-۲۰۰۸، به توصیف کمک‌های "مالی-وثیقه‌ای سیاسی" می‌پردازد.

این مطالعات بر صعود سرمایه‌داری سیاسی نوین، که نتیجه‌ی کنترلی است که شرکت‌ها بر دولت اعمال می‌کنند، شهادت می‌دهد. قدرت متمرکز شرکت‌ها یا قدرت مالکیت بر حکومت، مسلط است. با وجود توصیفات نکته‌سنجانه و تحلیل هولکمب در رابطه با سرمایه‌داری سیاسی در آمریکای امروزی، چارچوب تئوریک وی از دو کمبود رنج می‌برد.

اول آن که هولکمب می‌کوشد تا رابطه‌ی میان سرمایه‌داری سیاسی و دولت غارتگر در آمریکا را انکار کند. او با این نگرش، دولت‌های غارتگر را به "سلطنت‌ها و دیکتاتوری‌ها" تقلیل می‌دهد، انگار حکومت‌های لیبرال-دمکراتیک غارتگر نیستند یا این که نمی‌توانند به حکومت‌های خودکامه منتهی شوند.^{۲۳} «سرمایه‌داری سیاسی فراتر از

^{۲۱} زینگالس (2017, pp. 122-124) مثال‌های فراوانی چون امتداد حق کپی کمپانی والت دیزنی در مورد میکی ماوس، یا گوگل و دولت اوباما را مطرح می‌کند.

^{۲۲} فیلیپن (Philippon, 2017, pp. 122-124) توصیف روشنی از افزایش قدرت بازار شرکت‌های بزرگ در آمریکا طی ۲۰ سال گذشته، در مقایسه با تکامل بازار-آزاد در اروپا فراهم می‌آورد.

^{۲۳} هولکمب (2018, p. 70) با مهربانی به مقاله‌ی من درباره‌ی تئوری مثبت دولت غارتگر ارجاع می‌دهد (Vahabi, 2016)، اما او به اشتباه تصور می‌کند که من "چارچوبی برای تحلیل دولت غارتگر نورت (North)" را بنا کرده‌ام. در واقعیت امر، من عکس آن را انجام داده‌ام، چون که من تئوری دولت نورت را "قراردادی" تشخیص داده‌ام و کوشیده‌ام رویکرد "غارتگر" به دولت را تکوین کنم، و این با نگرش

بازگشت به مدل غارتگرانه‌ی دولت است، مدلی که میان دولت‌های سرمایه‌داری و غارتگرایی چون سلطنت‌ها و دیکتاتوری‌ها، شباهت‌هایی پیدا می‌کند» (2018, p. 70).

یکی از شرایط سرمایه‌داری سیاسی، دولتی است که بوروکراسی آن به یغمای طبقه‌ی سیاسی رفته است. این مستلزم تحول دولت به یک شرکت است. درهای چرخان و هم‌دستی میان دولت و دوایر مالی یا شرکت‌های بزرگ چندجانبه (oligopolies)، نمونه‌های متعددی از نقش دولت غارتگر را در آمریکا به‌دست می‌دهد.

جیمز گالبرایت (James Galbraith) دولت غارتگر آمریکا در اوایل قرن حاضر را به‌درستی توصیف کرد: «دولت غارتگر یک نظام اقتصادی است که در آن حوزه‌های کاملی ایجاد شده‌اند تا سیستم‌های عمومی را که در ابتدا برای منظورهای عمومی و برای خدمت به طبقه‌ی متوسط بنا شده بودند، با ریخت‌وپاش مصرف کنند. خلاصه کنم، جمهوری شرکت‌ها، بر سیستم غنائم نظارت دارد. کسب‌وکار رهبران آن این است که روزانه به مشتریان خود مساعدت و التفات کنند. این مشتریان از کمپانی‌های ذغال‌سنگ تا مراکز نساجی تا پیمان‌کاران نظامی را دربر می‌گیرد (...). هرکجا که بنگری، کارکردهای نظارتی به لابی‌گران تحویل داده می‌شود. هر جا که بنگری، تصمیمات عمومی توسط بازیگری وابسته به گروهی خصوصی و به منظور تحصیل سود خصوصی گرفته می‌شود. این اتفاقی نیست: این یک سیستم است. در جمهوری شرکت‌ها، که بر دولتی غارتگر غالب است، هیچ کاری برای خیر عمومی انجام نمی‌شود» (Galbraith, 2009, pp. 146-147).

دوم این که هولکسب (2015, p. 61) تظاهر می‌کند که «سرمایه‌داری سیاسی سیستمی اقتصادی است که در آن کسب‌وکار دولت را بیشتر کنترل می‌کند تا دولت کسب‌وکار را». این در مورد آمریکا حقیقت دارد اما نه برای همه‌ی اشکال سرمایه‌داری سیاسی. آن طور که ویر تاکید کرد، سرمایه‌داری سیاسی در تاریخ محصول مداخله‌ی سیاستمداران، احزاب سیاسی، و مقامات نظامی در سودآوری بوده است. میلانویچ (2019) برای متشخص کردن سرمایه‌داری سیاسی در چین، بر کنترل دولت بر شرکت‌ها تمرکز کرد.

۴-۸ گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: چین

میلانویچ (2019) سرمایه‌داری سیاسی در ۱۱ کشور آسیایی و آفریقایی با پیشزمینه‌ی استعماری و فئودالی را بررسی می‌کند: چین، ویتنام، مالزی، لائوس، سنگاپور، الجزایر، تانزانیا، آنگولا، بوتسوانا، رواندا و زیمبابوه. در میان این کشورها، با اختلاف زیاد، چین

"قراردادی" در تضاد است. به نظر من همه‌ی دولت‌ها، از جمله دولت لیبرال-دمکراتیک غارتگرند، گرچه ممکن است رفاه-گرا یا رفاه-گریز باشند.

مهم‌ترین کشور است و به عنوان نمونه‌ی اصلی نظام سرمایه‌داری سیاسی در نظر گرفته می‌شود.^{۲۴}

میلانویچ، با نقل از وبر در مورد سرمایه‌داری سیاسی می‌کوشد نشان دهد که چرا اقتصاد چین نمونه‌ای از این نوع سرمایه‌داری را به‌دست می‌دهد. او در آغاز می‌گوید که «کمونیسم» در کشورهای کمتر-رشدیافته و غالباً استعمارزده یا تحت سلطه‌ی غرب، در واقع چیزی نبود جز سیستمی برای گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری بومی. «کمونیسم معادل کارکردی اوج‌گیری بورژوازی در غرب است» (2019, PP. 75-76). به طور مشخص، جنبش کمونیستی جنبشی چپ‌گرا و ناسیونالیستی برای مدرنیزه کردن کشورهای عقب‌مانده بود، که هم‌زمان دو هدف را دنبال می‌کرد: انقلابی اجتماعی برای پایان دادن به قدرت زمینداران و نجبا، و انقلابی سیاسی برای سرنگونی سلطه‌ی خارجی.

بر خلاف کمونیسم، دیگر احزاب استقلال‌طلب چون حزب کنگره در هند، بنا بر تعریف ناسیونالیست بودند اما تحول اجتماعی را ترویج نمی‌کردند. میلانویچ، برای مستدل کردن ارزیابی نقادانه‌ی خود در این که کمونیسم معادل بورژوازی بومی در غرب بود، بر این واقعیت تأکید می‌کند که «کمونیسم در کشورهای کمتر تکامل‌یافته، موفق‌تر بود (2018, p. 82). کمونیسم در کشورهای صنعتی پیشرفته‌تری چون آلمان شرقی و چکسلواکی کمترین توفیق و در کشورهای فقیر کشاورزی چون چین و ویتنام، موفقیت بیشتری به‌دست آورد».

جدل میلانویچ در این که کمونیسم در عمل نباید در راستای "درک استاندارد غربی از تاریخ"، یعنی کمونیسم به‌مثابه آنتی-تز سرمایه‌داری-فهمیده شود، صحت دارد. در واقع، دستاورد جنبش کمونیستی، همان‌طور که رودلف باهرو (Rudolph Bahro, 1978) خاطرنشان کرد: "راهی غیر-سرمایه‌داری برای وصول به جامعه‌ای صنعتی" بود. باهرو در مورد آلمان شرقی، و نه دریاره‌ی چین سخن می‌گفت، چون که جنبش کمونیستی به اهداف صنعتی شدن و مدرنیزاسیون خود بدون سرمایه‌داری و سرمایه‌دارها دست یافت. دو ستون اصلی آنچه کارل پولانی (Karl Polanyi, 1944) "تحول اعظم" نامید،- یعنی گذار از کشاورزی به صنعت و از روستا به زندگی شهری- توسط انقلاب‌های کمونیستی مهیا شد. این نه تنها شامل کشورهای با پیشینه‌ی فئودالی و استعماری می‌شد، که کشورهایی چون روسیه، آلمان شرقی و چکسلواکی را که از درجه‌ای از تکامل سرمایه‌داری بهره‌مند بودند نیز دربرمی‌گرفت.

نقطه‌ی تلاقی میان همه‌ی این کشورها این بود که کمونیسم در نتیجه‌ی جنگوری توده‌ای طی دو جنگ جهانی به‌دست آمد. در حالی که در برخی از کشورها کلنالیسم و فئودالیسم هدف‌های اصلی بودند، در برخی دیگر، تزاریسم، فاشیسم و بقایای فئودالیسم منشاء اصلی اپوزسیون بودند. اما سیستم به‌اصطلاح سوسیالیستی چیزی جز امتداد اقتصاد جنگی در وضعیت صلح‌آمیز نبود.^{۲۵} بنابراین، انتقاد اصلی من به

^{۲۴} به نظر میلانویچ (2019, p. 125)، سرمایه‌داری سیاسی در آفریقا به دلیل روابط محکم اقتصادی با چین تقویت شده است. او به‌ویژه بر اولین مداخله‌ی موفقیت‌آمیز چین در برکناری رابرت مه‌گای از قدرت در زیمبابوه در ۲۰۱۷ تأکید دارد.

^{۲۵} برای مطالعه‌ی روابط میان این نوع اقتصاد و هماهنگی قدرتمدارانه، رجوع کنید به بخش ۱-۴ این کتاب.

نظریات میلانویچ این است که مأموریت مدرنیزه کردن جنبش کمونیستی، نمی‌تواند به کشورهایی با نقش فتودالی یا استعماری محدود گردد. صنعتی کردن روسیه توسط اشتراکی کردن‌های اجباری استالین اهمیت کمتری از صنعتی شدن چین ندارد. اما کمونیسم یا سوسیالیسم دولتی را نمی‌توان "سرمایه‌داری سیاسی" توصیف کرد. چه در روسیه استالین و چه در چین مائو، بوروکراسی دولتی یغمایی برای طبقه‌ی سیاسی جهت سودآوری مالی نبود.

میلانویچ اذعان دارد که سوسیالیسم دولتی، سرمایه‌داری سیاسی نبود. او به دنگ شائوپینگ چنین اشاره می‌کند: «پدر بنیانگذار سرمایه‌داری سیاسی مدرن، که پویایی حوزه‌ی خصوصی، حکومت بوروکراسی کارآمد، و سیستم سیاسی تک-حزبی را چون یک رویکرد واحد، و نه روشی ایدئولوژیک، در هم ترکیب کرد» (2019, p. 91). "سرمایه‌داری سیاسی مدرن" با اصلاحات دنگ از اواخر دهه ی ۱۹۷۰ تا اواسط ۱۹۹۰ آغاز شد و سه مشخصه‌ی اصلی داشت: (۱) بوروکراسی کارآمد (اداری)؛ (۲) غیبت حکومت قانون؛ (۳) خودمختاری دولت (2019, pp. 91-96).

پیش‌فرض اولین مشخصه بر این استوار است که «اگر قرار است بوروکراسی موفق باشد، نیاز دارد که فن-محور بوده و اعضایش با معیار شایستگی انتخاب شوند، به‌ویژه چون که حکومت قانون، غایب است» (ibid, p. 91). نویسنده برای آوردن نمونه‌هایی از بوروکراسی‌های بسیار کارآمد و فن‌محور که هوشمندانه بر نظام مسلطاند، به چین، ویتنام، مالزی، و سنگاپور اشاره می‌کند. این توصیف به نظر بسیاری بحث‌انگیز به نظر می‌آید. اول آن که سنگاپور را نمی‌توان با چین در یک جا زورچپاند. همان‌طور که کسابا (Csaba, 2022, pp. 679-680) به طرز قانع‌کننده‌ای بحث کرده، سنگاپور با بوروکراسی شایسته‌سالار خود بلکه یکی از چهار کشوری است که مدل "دولت توسعه‌گرا" را (در کنار کره جنوبی، تایوان و هنگ‌کنگ) به‌دست می‌دهد. در مقابل، چین فاقد شایسته‌سالاری اداری است، بوروکراسی دولتی را به اسارت می‌کشد، و آن را چون غنیمتی در اختیار طبقه‌ی سیاسی قرار می‌دهد. این در تضاد با "سرمایه‌داری سیاسی" مورد نظر وبر نیست، اما در راستای نظر میلانویچ در مورد "سرمایه‌داری سیاسی مدرن"، که باید بوروکراسی فن‌محور و شایسته‌سالاری داشته باشد، قرار ندارد. «جنبه‌ی جذاب سرمایه‌داری سیاسی، کارآمدی دولتی است- واقعیتی که می‌تواند بازیگران خصوصی را برای ساختن چیزهایی که زندگی مردم معمولی را با نتایج ملموس و مادی بهبود می‌بخشد، گرد هم آورد» (ibid, p. 127). اگر سرمایه‌داری سیاسی، نظامی مشخص برای سودآوری است، چرا لزوماً باید زندگی مردمان معمولی را بهبودی بخشد؟ خلاف این ادعا، سرمایه‌داری سیاسی اغلب با ارتقاء منافع خصوصی گروه‌های ممتاز و به زیان بهزیستی عمومی عمل می‌کند. تنها برهانی که می‌تواند تشریح کند که چرا میلانویچ ارزش فزاینده‌ای به معیار "کارآمدی" می‌دهد این است که او ضرورتاً سرمایه‌داری سیاسی را به گذار از سوسیالیسم دولتی به سرمایه‌داری مربوط می‌کند. او مشاهده نمی‌کند که سرمایه‌داری سیاسی شکلی از سرمایه‌داری بازار نیست؛ آن نظام اقتصادی کاملاً متفاوتی است.

دومین مشخصه، غیبت حکومت الزام‌آور قانون است. و این بدین معنا نیست که قوانین غایب‌اند؛ هم حاضرند و هم غایب، چون که قوانین، بسته به قدرت اختیاری دولت در تنبیه کردن بازیگر سیاسی‌ای "نامطلوب" یا شرکتی رقیب، می‌توانند به شکلی

تبعیض‌آمیز به کار بسته شوند. برای مثال، وقتی ژنی-چین‌پینگ ریاست جمهوری خود را به فراتر از دو دوره امتداد می‌دهد، قوانین غایب‌اند. این عدم تعین در اجرای قانون، خودسری تصمیمات دولتی را گسترش می‌دهد و مداخله‌گری را به یک قاعده، و نه یک استثناء تبدیل می‌کند.

خودمختاری دولت سومین مشخصه است. به نظر میلانویچ، ایده‌ی کلیدی دنگ افزایش کارآمدی اقتصادی و در عین حال، اعمال کنترل دولت بر شرکت‌ها برای ایجاد مانع در مقابل قدرت سیاسی‌شان بود. «البته، دنگ خواستار محدود کردن حوزه‌ی خصوصی نبود، بلکه نیت‌اش محدود کردن نقش سیاسی آنان بود، یعنی قابلیت تحمیل اولویت‌های‌شان بر سیاست دولتی» (2019, p. 92). قابلیت کنترل بخش خصوصی آن چیزی است که سرمایه‌داری سیاسی مدرن چین را با سرمایه‌داری سیاسی ایالات متحده آمریکا، که در آن شرکت‌ها هستند که دولت را کنترل می‌کنند، در تمایزی تضادآمیز قرار می‌دهد.

در عین حال که هولکمب و میلانویچ در تعریف سرمایه‌داری سیاسی و این که آیا شرکت‌ها دولت را کنترل می‌کنند یا برعکس، از یکدیگر وامی‌گیرند، جالب است که هر دو در یکی از مشخصه‌های بنیادین سرمایه‌داری سیاسی، یعنی **غارت دولت‌محور**، به خطا رفته‌اند. ماگیار (Magyar, 2016) و ملدویکس (Magyar & Maldovics, 2021) با کاربرد مفهوم دولت غارتگر (Leeson, 2007, Vahabi, 2016) با رجوع به مدل‌های سرمایه‌داری سیاسی در روسیه، اوکراین، و بالکان^{۲۶}، به بررسی این حلقه‌ی گمشده پرداختند. البته، اگر ما بخواهیم برای ادغام این نکته در اولین مشخصه‌ی میلانویچ - بوروکراسی کارآمد- تجدیدنظر کنیم، لازم است پرسیم که چرا روسیه^{۲۷} پوتین یا مجارستان اوربان، سرمایه‌داری سیاسی ارزیابی نشده‌اند؟

سرآخر، قابل اشاره است که میلانویچ (2019, Chap. 2)، بر خلاف هولکمب، کاملاً عوارض سرمایه‌داری سیاسی در ایالات متحده را نادیده می‌گیرد. در این دیدگاه، سرمایه‌داری سیاسی به کشورهایی با گذشته‌ی فئودالی و استعماری، به‌ویژه چین، محدود می‌شود، در حالی که ایالات متحده "کشور نمادین سرمایه‌داری لیبرال شایسته‌سالار" است (ibid., p. 98). به نظر من، هولکمب و میلانویچ هر دو در مورد تأکید بر حضور سرمایه‌داری سیاسی در آمریکا صحیح هستند. اما این فهرست می‌تواند روسیه و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی را نیز شامل شود، علاوه بر بسیاری از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا.

^{۲۶} برای مطالعه‌ی غارت دولت‌محور توسط اولیگارش‌ی در اوکراین در دوران کراوچوک، کوچما، و یانوکویچ رجوع کنید به میچل و لاسون (Mitchell, 2012; Lawson, 2019, pp. 174-195). غارت سیستماتیک منابع مالی دولت خصیصه‌ی مشترکی میان این دولت‌ها بود. پس از خیزش ۲۰۱۴-۲۰۱۳ فاش شد که در حالی که تولید سرانه داخلی ۱۵۰ میلیارد دلار و کل درآمد مالیاتی سالانه ۱۸-۱۷ میلیارد دلار بوده، اندازه‌ی فساد در دوران بانکویچ (۲۰۱۴-۲۰۱۰) ۱۰۰ میلیارد دلار بود (Lawson, p. 187).

^{۲۷} کسابا (Csaba, 2022, p. 680) روسیه‌ی پوتین را سرمایه‌داری سیاسی می‌داند اما مجارستان اوربان را چنین ارزیابی نمی‌کند.

۴-۹ گونه‌های سرمایه‌داری سیاسی: نفرین منابع طبیعی

واژه‌ی "نفرین منابع طبیعی" (NRC) توسط ریچارد آتی (Richard Auty) جغرافی‌دان اقتصادی در سال ۱۹۹۳ ساخته شد، و این گونه تعریف می‌شود: «تأثیرات منفی ثروت منابع طبیعی کشور بر بهزیستی اقتصادی، اجتماعی، یا سیاسی آن» (Ross, 2001, p. 240). این نفرین می‌تواند خصلتی اقتصادی یا سیاسی داشته باشد. این اولی را می‌توان "یکی از واقعیت‌های تلطیف شده‌ی دوران ما خواند" (Ross, 2001, p. 1)، بدین معنا که اقتصادهای کشورهای دارای غنای منابع، گرایش به رشد آهسته‌تری در مقایسه با کشورهای فاقد منابع دارند.

نفرین سیاسی منابع طبیعی در ابتدا در کارهای پیشگامانه‌ی مهدوی (Mahdavi, 1970)، کارل (Karl, 1997)، کالر و هافلر (Collier & Hoeffler, 1998)، و راس (Ross, 1999) بررسی شد؛ پژوهش‌ها در این زمینه در دهه‌ی گذشته شکوفا شده است (Morrisson, 2007; Cuaresma, et al, 2011; McQuirk, 2013). در این راستا مطالعاتی پژوهشی درباره‌ی این که چگونه و چرا رژیم‌هایی با منابع طبیعی غنی، گرایش بیشتری به استبداد و جنگ‌های داخلی دارند تا کشورهای فاقد این منابع، انجام شده است.

در تحقیقات اولیه، منابع طبیعی شامل کالاهای مستخرج و نیز محصولات می‌شد؛ پژوهش‌های اخیرتر تمایل به حذف محصولات کشاورزی و فقط تمرکز بر منابع مستخرج داشته است. پیروی از این تعریف محدود برای آن بود که بررسی شود که آیا رابطه‌ای مستقیم میان وفور منابع طبیعی با نتایج سیاسی نامطلوب، چون درگیری‌های خشونت‌بار، وجود دارد یا خیر. در حال حاضر، منابع طبیعی اغلب شامل نفت، سنگ‌های قیمتی، و دیگر مواد معدنی و مواد مخدر می‌شود. برای راس (Ross, 2012) نفرین منابع غالباً به دارایی‌های نفت خام مربوط است و بخصوص با کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه مرتبط است.

اقتصاددان‌هایی که عملکرد نازل کشورهای دارای منابع طبیعی غنی را بررسی می‌کنند، اغلب "دنیاپی بدون دولت" را متصور شده‌اند؛ و این در حالی است که رفتار دولت عنصری تعیین‌کننده است.^{۲۸} ممکن است برخی از اقتصاددان‌ها در مورد نقش دولت غفلت نکرده باشند، اما دولت را عامل خیر عمومی پنداشته‌اند و القاء می‌کنند که دولت از لحاظ سیاسی بی‌طرفانه عمل می‌کند و منافع جمعی را بیشینه‌سازی می‌کند. رفتار و انگیزه‌های سیاستمداران به‌خصوص وقتی اهمیت می‌یابد که دولت در پی اهداف بیشینه‌گرایی وسیع اجتماعی نیست، بلکه اهدافی غارتگرانه را دنبال می‌کند. من درباره‌ی

^{۲۸} در ادبیات متأخر توجه خاصی به رابطه‌ی میان مالیات‌بندی منابع طبیعی و ظرفیت مالی می‌شود و این به‌وضوح اهمیت رفتار دولت را نشان می‌دهد (برای مثال، رجوع کنید به: Peres-Cajias et al., 2020; Savoia & Sen, 2021).

نفرین منابع طبیعی بررسی وسیعی کرده‌ام (Vahabi, 2018a, 2018b)^{۲۹} که در آن دولت غارتگر با تحلیل از چگونگی ارتباط منابع طبیعی به کارکرد اقتصادی، در هم ادغام شده است. مطالعه‌ی من نشان می‌دهد که چیزی به نام نفرین "منابع طبیعی" وجود ندارد. اگر نفرینی در کار باشد، نفرینی نهادی است.

بررسی مناسب ابعاد اقتصادی و سیاسی نفرین منابع طبیعی نشان می‌دهد که آن یکی از عواقب حضور نهادهایی در سرمایه‌داری سیاسی است که غارت دولتی و رانت‌خواری از حوزه‌ی استخراجی اقتصاد را تشویق می‌کنند. ادغام مستعمره‌ها یا اقتصادهای پیرامونی به واسطه‌ی منابع طبیعی در بازار جهانی، تأثیر متضاد مضاعفی بر توسعه‌ی سرمایه‌داری بازارمحور دارد.

از یک سو، با گسترش بازار کار، روابط پولی-کالایی و انباشت سرمایه به گسترش روابط سرمایه‌داری بازار می‌پردازد. از سوی دیگر، به دولتی تمرکزگرا در کلنی‌ها یا کشورهای پیرامونی می‌انجامد که می‌تواند بخشی از درآمدهای منابع طبیعی خود را با شرکت‌های جهانی بزرگ به اشتراک بگذارد. این آخری مانعی در مقابل یکی از پیش‌شرط‌های اصلی نهادی سرمایه‌داری بازار، که همان مرزبندی میان حاکمیت و مالکیت است، ایجاد می‌کند. در واقع، حاکمیت منشاء مالکیت‌هایی است که به "شرکت‌هایی سیاسی" می‌انجامد که منابع طبیعی بسیار گران‌بهایی را مدیریت می‌کنند. عروج سرمایه‌داری سیاسی از سلب مالکیت منابع عمومی توسط کسانی که حکومت را کنترل می‌کنند، مشتق می‌شود. به این معنا این رژیم‌ی مصادره‌گر است و نه نظامی مولد.

یک نمونه‌ی جالب مدیریت منابع طبیعی به‌ویژه در میدین نفتی، پتروشیمی، و گاز، دوره‌ی پهلوی دوم در ایران است. همه‌ی آنها شرکت‌های سیاسی بزرگی بودند که زیر کنترل شخص شاه قرار داشتند و از انظار دیگر مراجع قدرت رسمی ناپیدا بودند. **شرکت ملی نفت ایران** تا زمان انقلاب ۱۹۷۹ هیچگاه به یک وزارتخانه تحول نیافت. این یک دولت درون دولتی دیگر بود و به شخص شاه "تعلق داشت".

علی اکبر معین‌فر (۲۰۱۹) اولین وزیر نفت ایران^{۳۰}، در مصاحبه‌ای وضعیت پیش از تشکیل وزارت نفت را این گونه بیان کرد: «در دوران شاه، شرکت ملی نفت یک دولت درون دولت بود. از دولت مستقل بود و زیر نظارت مستقیم و شخصی شاه کار می‌کرد. و به همین دلیل شخصی چون دکتر منوچهر اقبال که برای سال‌ها نخست‌وزیر بود، بدون آن که هیچ تجربه‌ای در صنعت نفت داشته باشد نامزد ریاست کلی شرکت نفت شد، در حالی که هویدا،^{۳۱} که شخصیت سیاسی کم‌اهمیت‌تری بود، نخست‌وزیر شد. اقبال بر گزارش‌دهی مستقیم به شاه نظارت داشت. فزون بر شرکت نفت، دیگر

^{۲۹} این پاراگراف و پاراگراف‌های پیشین را از (Vahabi, 2018a, 2018b) برگرفته‌ام. از اسپرینگر ار دادن اجازه برای استفاده از این مقاله تشکر می‌کنم.

^{۳۰} علی اکبر معین‌فر اولین وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران در دولت موقت مهدی بازرگان در دوره‌ای کوتاه از ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۹ تا ۲۸ ماه مه ۱۹۸۰ بود. او در ۲ ژانویه ۲۰۱۸ درگذشت.

^{۳۱} امیر عباس هویدا از ۲۷ ژانویه ۱۹۶۵ تا ۷ اوت ۱۹۷۷ پرباقه‌ترین نخست‌وزیر محمدرضا شاه پهلوی بود. پس از انقلاب ۱۹۷۹ دستگیر و توسط دادگاه انقلاب "محاکمه‌ی" کوتاهی شد و به جرم "محاربه با خدا" و "مفسد فی الارض" اعدام شد.

شرکت‌هایی چون شرکت ملی پتروشیمی و شرکت ملی گاز ایران نیز برقرار شدند. این شرکت‌ها نیز قرار بود رئیس کل و هیأت امناء داشته باشند ولی باید تحت نظارت شاه قرار داشته باشند. همه‌ی این سازمان‌ها مجمع عمومی داشتند که تحت رهبری نخست‌وزیر و چند وزیر دیگر اداره می‌شد. اما روشن بود که این سازمان از نوع دیگری است و شاه می‌تواند از سر آن بگذرد. امور مربوط به **اوپک** (سازمان کشورهای صادرکننده نفت) در وزارت دارایی متمرکز بود. نماینده‌ی ایران در اوپک نیز متخصص نفت نبود. در واقع، نماینده‌ی ایران در اوپک برای سال‌ها دکتر جمشید آموزگار بود که برای مدتی وزیر کشور بود و مدتی به‌عنوان وزیر دارایی خدمت می‌کرد.^{۳۲} او سپس نخست‌وزیر شد و با شاه تماس شخصی داشت. مدیرعامل اوپک نیز در محل وزارت دارایی مستقر بود. لذا، در شرکت ملی نفت یک پراکندگی وجود داشت» (مصاحبه با احمدی، 2019، pp. 17-18)

بنابراین، نهادهای موازی با استقرار ولایت فقیه در ۱۹۷۹ آغاز نشد. از همان زمان شاه وجود داشت. میراث سرمایه‌داری سیاسی‌ای بود که در آن قدرت استبدادی شاه می‌توانست امتیازات عظیمی را در فعالیتهای اقتصادی و مال‌اندوزی از آن خود گرداند. نقش شرکت‌های سیاسی در دیگر کشورها چون اندونزی، نپال و بنگلادش بررسی شده است (Mobarak & Purbasari, 2005, 2006).

هم‌زمان با این شیوه‌ی انباشت، ترکیب جامعه‌شناسی بورژوازی تغییر کرد. به‌طور کلی، در سرمایه‌داری بازار لایه‌های مختلف بورژوازی از حوزه‌های تجاری، مالی، صنعتی، کشاورزی و خدمات برخاسته‌اند. گرچه، یکی از ویژگی‌های سرمایه‌داری سیاسی در کشورهایی که وابسته به منابع طبیعی هستند، شکل‌گیری نوعی بورژوازی است که تقریباً در سرمایه‌داری بازارمحور غربی وجود ندارد، و آن **بورژوازی بوروکرات** است.

ادبیات وسیعی درباره‌ی تله‌ی مواد خام (staple trap)، بیماری هلندی، رانتخواری، و شکست‌های نهادی وجود دارد که به بررسی غارت دولتی و نیز ناکارآمدی‌های توسعه‌ی مشخص سرمایه‌داری در اقتصادهایی پرداخته‌اند که در نفرین منابع طبیعی گرفتارند. و این بررسی‌ها عدم تنوع‌بخشی (diversification)، ضعف بخش صنعتی، اهمیت بخش خدمات، امتداد فعالیت‌های رانتخوارانه و غیره را مد نظر قرار داده‌اند (Vahabi, 2018a, 2018b). این مطالعات در تمامیت خود ناکارآمدی‌های گونه‌ای از سرمایه‌داری سیاسی را که از وابستگی به منابع طبیعی برمی‌خیزد، توصیف می‌کنند. برخلاف آنچه میلانویچ فرض می‌کند، لازم نیست که سرمایه‌داری سیاسی کارآمدی اقتصادی داشته باشد و بوروکراسی‌اش شایسته‌سالار باشد. سرمایه‌داری سیاسی روسیه که نوعی نفرین منابع طبیعی را منعکس می‌کند، مملو از ناکارآمدی‌هاست. معیار کارآمدی برای مشخص کردن سرمایه‌داری سیاسی لازم نیست، اما غارت دولتی یکی از ستون‌های بنیادین آن است.

^{۳۲} او همچنین در دوران بحرانی ۷ اوت ۱۹۷۷ تا ۲۷ اوت ۱۹۷۸ نخست‌وزیر بود. او در این تاریخ استعفاء داد. او همچنین رهبر تک-حزب نظام شاه، حزب رستاخیز، در دوران نخست‌وزیری‌اش بود.

^{۳۳} فصل ۶ این کتاب به مستندسازی این نهادهای موازی در رابطه با **انفال** اختصاص داده شده است.

۴-۱۰ اسلام و سرمایه‌داری

وبر (1905/1985) پیشگام راهی تازه در بررسی عروج سرمایه‌داری مدرن "منطقی" در اروپای غربی بود؛ آن را بعضاً به اخلاقیات پروتستانی، به‌ویژه تأکید کالوینیستی بر "فراخوان" دنیوی، کار، و صرفه‌جویی مرتبط می‌دانست. آیا نمی‌توان تصور کرد که اگر پروتستان‌نیم تقویت‌کننده‌ی سرمایه‌داری مدرن بود، اسلام مانعی در راه توسعه‌ی سرمایه‌داری باشد؟

به بیانی متفاوت، چرا سرمایه‌داری در عصر جدید در اروپا پیروز شد ولی نه در کشورهای اسلامی (در کنار دیگر کشورها)؟ وبر (1922/1978) پیشنهاد کرد که اسلام به عنوان مذهبی جنگ‌خو، حامل اخلاقیاتی است که با روح سرمایه‌داری مطابقت ندارد. ترنر (1974) با این ادعای وبر مخالفت کرد ولی به این ایده‌ی وبر که بغرنجی فرهنگی اسلام جلوگیری از سرمایه‌داری صنعتی بوده، پایبند بود، چرا که در وهله‌ی اول، اسلام فاقد الزامات اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری بود؛ الزاماتی چون قانون رسمی و منطقی، شهرهای خودمختار، طبقه‌ی مستقل بورژوازی، ثبات سیاسی بر پایه‌ی آزادی از مداخله‌ی دولتی بر کسب‌وکار، اقتصاد پولی، و بازار کار آزاد.

رودینسون (Rodinson, 1973) بررسی خود درباره‌ی اسلام و سرمایه‌داری را با این پرسش اساسی وبر آغاز کرد. هرچند، وی پرسش دومی بر آن افزود: چرا سرمایه‌داری اروپایی با سهولت توانسته در دنیای اسلام نفوذ کند؟

وی پیش از آن که به این پرسش‌ها بپردازد ضرورتاً لازم دانست تا با دقت منظورش را از سرمایه‌داری آشکار کند. او از چند نویسنده از جمله مارکس، سومبارت و مکس وبر نقل‌قول آورد تا میان دو استفاده از واژه‌ی سرمایه‌داری تمایز قائل شود (Rodinson, 1973, pp. 4-7, 246).

اولی به سرمایه‌داری به عنوان شکل مشخصی از جامعه، یا "فرماسیون اجتماعی" اشاره می‌کرد که در آن نهاد یا ذهنیتی سرمایه‌دارانه غالب است. این توصیف درباره‌ی جوامع اروپای غربی و آمریکا به کار گرفته شده است. دومین تعریف "حوزه سرمایه‌داری" مشخصی یا ذهنیت مشخصی را ترسیم می‌کند که در ترکیب با دیگر اشکال تولیدی و ذهنیتی قرار دارد. در این مورد آخری سرمایه‌داری شکل غالب نبود، اما چون مکملی در کنار اشکال تولید پیشاسرمایه‌داری وجود داشت. «حداقلش این است که اینها شکل‌های سرمایه‌ی تجاری و سرمایه رباخوارانه‌ی دوران پیشاسرمایه‌داری هستند که تئورسین‌هایی چون مکس وبر آنها را "سرمایه‌داری با اشکال متنوع" می‌نامند» (Rodinson, 1973, p 7).

در حالی که رودینسون (1973, p. 246) با تأیید از وبر نقل‌قول می‌کند که او دو تعریف از سرمایه‌داری را ترکیب کرده، اما او هیچگاه متوجه نمی‌شود که وبر در همان عباراتی که وی از آن نقل می‌کند، میان سرمایه‌داری "سیاسی" و "بازار" تفکیک قائل می‌شود. در مقابل، او با ذکر این که جامعه‌ای که اسلام در آن متولد شد، جامعه‌ی مکه، همان زمان یک مرکز تجارت سرمایه‌داری بود، بر نهاده‌ی وبر مبنی بر عدم سنخیت

اسلام با روش‌های "منطقی" سرمایه‌داری خط بطلان می‌کشد. ساکنان مکه، متعلق به طایفه‌ی قریش، ثروت خود را از طریق تجارت و بهره‌ی مالی فرونی می‌دادند، طوری که وبر آن را "منطقی" می‌نامید. رودینسون (1973, pp. 28-29) مدعی شد که جامعه‌ی مکه «واقعاً - به کارگیری واژه‌بندی کارل پولانی- اقتصادی "ناجاسازی شده" (unembedded) به معنای کامل کلمه داشت. فعالیت‌های اقتصادی در چارچوب نقش‌های اقتصادی‌ای صورت می‌گرفت که در سازمان‌های اقتصادی پایدار، یعنی کمپانی‌های تجاری دسته‌بندی شده بودند و ساختار روابط میان این شرکت‌ها به هیچ وجه در بستری غیر-اقتصادی، چون طوایف، "جاسازی" نشده بود» (تاکید اضافه شده).

به همین ترتیب، آن طوری که بسیاری از پژوهشگران غربی چون وبر و ترنر ادعا کرده بودند، اسلام هیچگاه مانعی در مقابل توسعه‌ی سرمایه‌داری ایجاد نکرده بود. هرچند، اسناد و شواهد تاریخی ادعای رودینسون را تأیید نمی‌کنند. شرکت‌ها، یا "سازمان‌های اقتصادی پایدار" در فقه سنتی اسلامی هیچگاه مجوزی نگرفته‌اند. در واقع، تیمور کوران (Timur Kuran, 2005) یکی از دلایل اصلی توسعه‌ی نسبتاً دیر هنگام سرمایه‌داری بازار در خاورمیانه را قانون اسلامی در مورد شرکت‌ها می‌داند. قانون اسلامی کلاسیک فقط انسان‌های طبیعی را به رسمیت می‌شناخت؛ و از به رسمیت شناختن شرکت به مثابه شخص خصوصی دائمی سر باز زد. همان مکانیسم‌هایی که مانع صعود کمپانی‌های معاملاتی بزرگ و دائمی بود، مقابل عروج بانک‌ها نیز ایستاد. فقدان بانک‌ها و شرکت‌ها، گذار از بازارهای شخصی به غیرشخصی را در اسلام به تعویق انداخت.

دولت متمرکز جدید تحت رهبری محمد پیامبر، گروه‌های بالقوه را از امکانات سازمانی که بتواند به پی‌ثباتی نظم تازه منجر شود، محروم کرد. و این نشان می‌دهد که چرا در نظام قانون اسلامی نوظهور، شرکت حذف شد. بر خلاف این، پس از فروپاشی امپراتوری روم در ۴۷۶ میلادی، دولت‌های جدید پراکنده در اروپای غربی ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند شرکت‌ها را نابود کنند. به همین ترتیب، گروه‌های اجتماعی مختلفی چون فرقه‌های مذهبی، اصناف، و شهرها قادر شدند تا خود را چون شرکت سازماندهی کنند.

ولی چرا غیبت شرکت‌ها در خاورمیانه مصرانه ادامه یافت؟ کوران (2001) منابع این استمرار را در نظام وقف جست. در واقع، تا زمان انقلاب صنعتی، سرمایه سپرده‌ی غیرسهامی وقف، همان نقش شرکت در غرب را برای فراهم آوردن خدمات عمومی بازی کرد.

مالکیت‌های وقف نمی‌توانست توسط سلطان مصادره شود، و این مکانیسم تعهد معتبری را ایجاد کرد تا صاحبان اموال، مشوقانه املاک ارضی خود را به وقف تبدیل کنند. در ازای این امنیت اقتصادی، صاحبان املاک به جای دولت، وظائف خدمات اجتماعی و خیر عمومی را بر عهده گرفتند. اما چرا نظام وقف را دیگر سازمان‌ها نمی‌توانستند تقلید کنند؟ اجتماع‌سازی در مأموریت اسلام، نقشی محوری داشت و نباید توسط دیگر مذاهب یا گروه‌های غیرمذهبی نظارت می‌شد. بنابراین، فقهای آغازین مسلمان هیچ نیازی به مفهومی که به فرقه‌گرایی بینجامد، نداشتند. وقف یک استثناء بود، زیرا با منابع مالی صاحبان اموال و نه امکانات سلطان، به اجتماع‌سازی می‌پرداخت.

نظام خلافت منابع خود را از خراج تأمین می‌کرد و به شکلی غیرمستقیم خیر عمومی را از طریق وقف فراهم می‌آورد. خراج و وقف هر دو توسط رژیم مصادره‌گر تولید می‌شد. شرکت ممنوع شد چون حکومت را به سود مالکیت، تضعیف می‌کرد. کوران (2005) اولین شواهد تاریخی برای تأسیس شرکت سهامی عام غالباً مسلمان را در امپراتوری عثمانی به دست می‌دهد: شرکت حیریه، کمپانی حمل‌ونقل دریایی، لفظاً "کمپانی خجسته". سلطان عبدالمجید بانی این کمپانی بود و بزرگترین سهام‌دار از ۲۰۰ سهم آن بود. دیگر شرکاء از مقامات بلندپایه‌ی دولتی، تقریباً همه ترک، و نیز تعداد انگشت‌شماری سرمایه‌گذار ارمنی بودند.

از آنجا که واژه‌ی کمپانی در ترکی وجود نداشت، سلطان دست به اختراع لغت زد و از طریق ترکیب تلفظ فرانسوی (Compagnie) و انگلیسی (Company) کمپانی، واژه‌ی "کومپانی" (Kumpanyie) را رایج کرد. این کمپانی زمانی آغاز به فعالیت کرد که زیرساخت‌های حقوقی چون دادگاه‌های تجاری، که کد تجاری فرانسه را باید جاری می‌کردند، در حال شکل‌گیری بودند. انگیزه‌ی سلطان برای تأسیس این شکل جدید سازمانی - که با قانون اسلامی سنی بیگانه بود - این بود که وی فهمیده بود که قانون تجارتی اسلامی برای ایجاد بانک‌ها، شرکت‌های وسایط نقلیه عمومی به‌ویژه راه‌آهن، و حوزه‌های تولیدی-صنعتی، کفایت نمی‌کند. «اگر حتی یکی از شرکاء بازپس بنشیند، ناتوان گردد یا بمیرد، مشارکت سنتی اسلامی پوچ و مردود است. هر جایی که تجارت تحت قانون اسلامی انجام می‌شد، این آسیب‌پذیری، موجب دل‌سردی در سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بزرگ و پایدار می‌شد» (Kuran, 2005, p. 786).

برای قریب نیم قرن، "کومپانی"های مستقر در امپراتوری عثمانی اغلب شرکت‌های خارجی با مقرهائی در پاریس و لندن بودند. منازعات حقوقی-تجاری‌شان نیز در دادگاه‌های بین‌المللی رفع و رجوع می‌شد. شرکت‌های ترکی متعلق به صاحبان غیرمسلمان بودند که تحت حمایت قانونی خارجی قرار داشتند. تنها پس از ۱۹۰۸ بود که پارلمان عثمانی قانون شرکت‌ها را گذراند، و "کومپانی"های بومی مسلمان در درون نظام نوین قضایی-مدنی شکوفا شدند.

در تعارض با این، قانون اسلامی مانعی برای استقرار "کومپانی" در ایران نبود. علمای شیعه نه تنها در مقابل این شکل تازه‌ی سازمانی مقاومتی نکردند، بلکه فعالانه در استقرار آن در دوره‌ی "سیاست و اصلاح" خاندان قاجار (۱۸۸۰-۱۸۵۸) و به‌ویژه دوران میرزا حسین خان مشیرالدوله سپه‌سالار شرکت کردند. او نخست‌وزیر (رئیس‌الوزرا) ایران (۱۷۸۱-۱۷۸۳) در حکومت ناصرالدین شاه بود. عروج سرمایه‌داری بازار، در دوران رفرم ۱۸۵۸-۱۸۸۰ و چند دهه پیش از انقلاب مشروطه در ۱۹۰۷-۱۹۰۶، با طبقه‌ی بورژوازی شامل بازرگانان و سرمایه‌گذارانی که در صنعت سرمایه‌گذاری می‌کردند آغاز شد. فقیهان شیعه با سرمایه‌ی خود و حمایت دولتی، از بورژوازی بومی رو به اوج در تبلیغ "کومپانی"، در تأسیس بانک‌ها، راه‌های آهن، و شرکت‌های تولیدی-صنعتی حمایت کردند.

فریدون آدمیت، تاریخ‌دان ایرانی (1972, pp. 323-324) نوشت: «افزایش قدرت دولت مرکزی، برقراری امنیت نسبی، وضع نظامات جدید سیاسی، و حمایت از حقوق اهل تجارت - جملگی عواملی بودند که در گردآمدن سرمایه و فعالیت دسته‌جمعی

اقتصادی تأثیر داشتند. دقیقاً همین زمان بود که "کمپانی" و "شرکت" به مفهوم جدید تجارتی بوجود آمد. این خود نکته‌ای است که در عثمانی بر سر تشکیل کمپانی مشاجره تند درگرفت از آنکه اصول اداره کمپانی و شناختن شخصیت حقوقی آن با فقه اسلامی تعارض می‌یافت. اما در ایران چنین دعوایی برنخاست. برعکس فقیهان برپا کردن کمپانی را لازم شمردند. طرفه اینکه مجتهد تبریز در کمپانی راه‌سازی آذربایجان حاضر به سرمایه‌گذاری گردید. در هر حال، دولت مقوی ابتکار اقتصادی بازرگانان و تأسیس کمپانی تجارتی داخلی بود.»

یکی از اولین کمپانی‌های ایرانی کمپانی صادرات تریاک به اروپا و چین بود. تأسیس این کمپانی حجم صادرات تریاک به چین و انگلستان را به طور قابل توجهی افزایش داد (Adamiyat, ibid., p. 325). تجار بوشهر نیز کمپانی‌ای برای بازرگانی داخلی و بین‌المللی دایر کردند. حاج امین‌الضرب، یکی از سرمایه‌داران اصلی بزرگ، از "کمپانی" برای سرمایه‌گذاری در ساخت کریستال، نخ‌ریسی ابریشم و تولید ظروف چینی استفاده کرد. او همچنین مبتکر خط راه‌آهن از محمودآباد - آمل بود و از مهندسان بلژیکی دعوت کرد تا این عملیات را هدایت کنند. تقریباً در همه‌ی پروژه‌های تأسیس راه‌آهن - به قم، مشهد، آذربایجان و بسیاری شهرهای دیگر- سه گروه اجتماعی فعال بودند: بازرگانان، افراد برجسته‌ی شهری، و علما (رجوع کنید به آدمیت، همانجا، ص ۳۳۴-۳۲۶). ایده‌ی استفاده از ساختار سازمانی "کمپانی" برای تأسیس بانک بومی از سوی همین گروه‌ها قویاً حمایت شد، اما شاه حامی آن نبود و این پروژه را مخاطره‌آمیز می‌پنداشت.

بدین ترتیب، فقیهان شیعه در مخالفت با "کومپانیا" از فقیهان سنی پیروی نکردند. مشاهدات بصرانه‌ی کوران (2005) در رابطه با معرفی دیرنگام "شرکت"، به عنوان یک گزینه‌ی سازمانی در خاورمیانه، نمی‌تواند فقط به دلیل قانون اسلامی باشد. در ایران این استبداد بود و نه فقیهان شیعه که مانع اصلی شد. شاهان قاجار همیشه حامی پروژه‌های بازرگانان بومی برای تأسیس بانک‌ها، خطوط راه‌آهن، یا حوزه‌های ساختی-صنعتی نبودند؛ با این وجود، دوران "سیاست و اصلاحات" (۱۸۸۰-۱۸۵۸) به برجسته شدن موقعیت بورژوازی انجامید. علمای شیعه بلکه متحدان بازرگانان بومی بودند، و استبداد و قدرت‌های امپریالیستی خارجی را تهدیدی واقعی برای هژمونی فرهنگی و مذهبی خود در ایران می‌دانستند.

با در نظر گرفتن موضع فقیهان شیعه، آیا می‌توان گفت که گرچه ادعای رودینسون درباره‌ی اسلام سنی درست نیست، اما در مورد اسلام شیعه کاربرد دارد؟ من پس از آن که به معرفی بخشی از مالیه‌ی عمومی پرداختم- موضوعی که با چشم‌پوشی کامل رودینسون و نیز تقریباً همه‌ی پژوهشگران غربی در اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی و حقوق مواجه شده- به این پرسش پاسخ خواهم داد.

این موضوع محوری *انفال* است، که در ابتدا در سطحی *تفویض* در فقه شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در فصل ۵ کاملاً بررسی خواهد شد. *انفال* عملی، و در ارتباط با شیوه‌های مختلف هماهنگی، در فصل‌های ۶ و ۷ مطالعه خواهد شد. در آنجا نشان خواهم داد که به شکرانه‌ی *انفال*، گونه‌ی ویژه‌ای از سرمایه‌داری سیاسی اسلامی تحت حکومت جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته است.

۴-۱۱ نتیجه‌گیری

در این فصل ما تعریف سیستم اقتصادی را در دو سطح متفاوت و با متمایز کردن **تولید** سرمایه‌داری و **توزیع** سرمایه‌داری، آن طور که در فصل ۲ تدوین شده بود، گسترش دادیم. شیوه‌ی هماهنگی^{۳۴} مفهومی کلیدی برای توصیف توزیع سرمایه‌داری است.

در حالی که مارکس سرمایه‌داری را شیوه‌ای **تولیدی** می‌شناخت که بر پایه‌ی کار آزاد و سیستم اعتباری استقرار یافته، ویر سرمایه‌داری را چون نظامی اقتصادی که با اشکال مختلف سودآوری مالی مشخص می‌شود تعریف کرد و توجه ویژه‌ای به حوزه‌ی **توزیع** داشت؛ در همین راستا، میان سرمایه‌داری بازار و سیاسی تمایز قائل شد.

با وام گرفتن از استعاره‌ی برودل درباره‌ی ساختمان سه طبقه، طبقه‌ی اول حاوی زندگی مادی (اقتصاد معیشتی) یا **اویکونومیا** (Oikonomia) می‌شود، دومی "سرمایه‌داری بازار" است، و طبقه‌ی سوم مشتمل بر Chrematistics است و بر تجارت راه دور و سودآوری استوار است. چهارمین طبقه دربردارنده‌ی تولید سرمایه‌داری است که شامل بازارهای کار و اعتبار، و عمومیت‌یافتگی روابط کالا-پولی است. در حالی که طبقه‌ی چهارم با سرمایه‌داری صنعتی مشخص می‌شود، لایه‌ی سوم مشتمل بر سرمایه‌ی تجاری و رباخوارانه است.

سرمایه‌داری سیاسی، چون روند و روال غارتگری سودآورانه، در این طبقه‌ی سوم وجود داشته و رابطه‌ای متضاد و/یا تکمیلی با سرمایه‌داری بازار قرار دارد. غنائم جنگی، استعمار، و رژیم‌های مصادره‌گر در کنار روابط بازاری و مالی، در مدار سرمایه‌داری سیاسی قرار می‌گیرند.

در حالی که سرمایه‌داری سیاسی بر سرمایه‌داری بازار مقدم بود، ولی می‌تواند به خاطر تمرکز و تراکم سرمایه و نفوذ انحصارات چندجانبه بر دولت، از آن پدید آید. کنترل کسب‌وکار بر دولت، به آن شکلی که در ایالات متحده تجربه شد، رسم و روش اخیر سرمایه‌داری سیاسی است (Kolko, 1963, 1965; Holcombe, 2015, 2018). این طرز و طریق را می‌توان با "درهای چرخان" و "شرکت‌های سیاسی" نشان داد.

اما سرمایه‌داری سیاسی می‌تواند از کنترل دولت بر کسب‌وکار برخیزد. این راه دوم می‌تواند از لحاظ اقتصادی کارآمد باشد (مثال: چین، آن طور که میلانویچ بررسی کرد، 2019) یا ناکارآمد باشد. این مسیر دوم را می‌توان در روسیه، و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی ملاحظه کرد (Maldovics & Magyar, 2021). در این فصل نشان دادیم که چگونه نفرین منابع طبیعی می‌تواند چون شکلی ناکارآمد از سرمایه‌داری سیاسی متصور شود. تولد شرکت‌های عظیم سیاسی چون کمپانی‌های نفت و گاز در ایران (شرکت ملی

^{۳۴} «در نگرشی نهادگرا، شیوه‌های هماهنگی، همچون میانجی‌هایی مابین نهادهای اصلی و کارایی اقتصادی، در توضیح نظم اجتماعی و بحران اجتماعی، نقشی کلیدی ایفا می‌کنند. (...) شیوه‌ی هماهنگی، نظم اجتماعی را با این سه جنبه مشخص می‌کند: (۱) شیوه‌ی مصادره، (۲) اثر متقابل میان مالکیت و حکومت، و (۳) فعالیت‌های متنازع و تعاونی در **توزیع** و **باز-توزیع** منابع (وهابی، فصل ۲، ص. ۶۵-۶۴)». (مترجم)

نفت ایران) در زمان محمد رضا شاه فقید، و گس‌پروم (Gazprom) در دوران پوتین، در نتیجه‌ی سرمایه‌داری سیاسی‌ای است که محصول غارت حکومتی می‌باشد.

در وهله‌ی آخر، ما دو دیدگاه را در مورد رابطه‌ی میان اسلام و سرمایه‌داری سیاسی مرور کردیم. در حالی که وبر بر عدم تجانس اسلام و سرمایه‌داری اصرار دارد، رودینسون هم‌سنخی آن دو را ترویج می‌کند. بنا بر نظر کوران (2005) فقه اسلامی در امپراتوری عثمانی مانعی در مقابل رشد شرکت‌ها، بانک‌ها و بازارهای غیرشخصی بوده است. ارزیابی کوران شاید در مورد اسلام سنی صحت داشته باشد، اما فقیهان شیعه مخالف توسعه‌ی "کومانیسم" نبودند. پرسش این است که آیا نظر رودینسون درباره‌ی هم‌نوایی اسلام و سرمایه‌داری، در مورد فقه شیعه صحیح است؟ ما این نهاده و تز را از زوایای تئوریک و عملی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

فصل ۵ در سطحی تئوریک نشان می‌دهد که *انفال* – بسان اصل بنیادین مالیه‌ی عمومی در فقه شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بر تز و نهاده‌ی رودینسون خط بطلان می‌کشد. *انفال*، آن‌طور که در اقتصاد اسلامی توصیف شده، حایلی در قبال سرمایه‌داری بازار است، گرچه می‌تواند سرمایه‌داری سیاسی را مبرز کند.

فصل ۶ *انفال* را در عمل جمهوری اسلامی ایران نمایان خواهد کرد. این فصل نشان می‌دهد که چگونه *ولایت فقیه* و *انفال* شالوده‌ی نهاده‌های بنیادین سرمایه‌داری سیاسی اسلامی را ریختند.

مآخذ و منابع

- Adamiyat, F. (1972). The Politics of Reform in Iran 1858-1880, in Persian. Entesharat Kharazmi.
- Amable, B. (2003). The Diversity of Modern Capitalism. Oxford University Press.
- Anderson, P. (1974). Lineages of Absolutist State. Verso.
- Bahro, R. (1978). The Alternative in Eastern Europe. New Left Books/Verso.
- Beaud, M. (2018). L'indiscernable début du capitalisme. Revue internationale de la philosophie, 285, 279-275.
- Bello, W. (2000). The Asian Financial Crisis: Heroes, Villains, and Accomplices. In W. Paul & R. L. Edwin (Eds.), Principled World Politics: The Challenge of Normative International Relations (pp. 181-190). Rowan and Littlefield Publishers, Inc.
- Bello, W. (2004). The Anti-Developmental State: The Political Economy of Permanent Crisis in the Philippines, by Walden Bello, Herbert Docena, Marissa de Guzman, and Marylou Malig. Department of Sociology, University of the Philippines and Focus on the Global South.
- Braudel, F. (1977). Afterthoughts on Material Civilization and Capitalism. Johns Hopkins University Press.
- Braudel, F. (1983). Civilization and Capitalism 15th-18th Century, vol. 2, The Wheels of Commerce. Book Club Associates.
- Brezis, E., & Cariolle, J. (2019). The Revolving Door, State Connections, and Inequality of Influence in the Financial Sector. Journal of Institutional Economics, 15(4), 595-614.
- Clinton, B. (2005). My Life (Vol. 2). Vintage Books.
- Collier, P., & Hoeffler, A. (1998). On the Economic Causes of Civil War. Oxford Economic Papers, 50, 563-573.

- Commons, J. (1899-1900/1965). *A Sociological View of Sovereignty* by John R. Commons (1899-1900). Augustus M. Kelley, Bookseller.
- Commons, J. (1924/1995), *Legal Foundations of Capitalism* (With a New Introduction by Jeff Biddle & Warren J. Samuels). Transaction Publishers.
- Commons, J. R. (1931). *Institutional Economics*. *American Economics Review*, 21, 648-657.
- Commons, J. (1970). *The Economics of Collective Action*. University of Wisconsin Press.
- Csaba, L. (2022). *Illiberal Economic Policies*. In S. Holmes et al. (Eds.), *Routledge Handbook of Illiberalism* (pp. 674-691). Routledge.
- Cuaresma, J., Oberhofer, H., & Raschky, P. (2011). Oil and the Duration of Dictatorships. *Public Choice*, 148(3/4), 505-530.
- Demsetz, H. (1964). The Exchange and Enforcement of Property Rights. *Journal of Law and Economics*, 7, 11-26.
- Findlay, R. (1990, March). The 'Triangular Trade' and the Atlantic Economy of the Eighteenth Century: A Simple General Equilibrium Model. *Essays in International Finance*, No. 177, Princeton University, Department of Economics.
- Galbraith, J. (2009). *The Predator State, How Conservatives Abandoned the Free Market and Why Liberals Should Too* (Paperback ed.). Free Press.
- Gernet, J. (1962). *Daily Life in China on the Eve of Mongol Invasion, 1250-1276*. Stanford University Press.
- Gide, C. (1898/2018). *Principes d'Economic Politique*(6th ed.) Hachette-livre BNF.
- Hall, P., & Soskice, D. (2001). *Varieties of Capitalism: The Institutional Foundations of Comparative Advantage*. Oxford University Press.

- Hau, C. (2017). What Is Crony Capitalism? Emerging State Project (EPS) Grips, Retrieved July 7, 2022, from [http://www3.grips.ac.jp/~esp/en/event/ what-is-%B2%80%9Ccrony-capitalism%E2%80%9D/](http://www3.grips.ac.jp/~esp/en/event/what-is-%B2%80%9Ccrony-capitalism%E2%80%9D/).
- Holcombe, R. (2015). Political Capitalism. *Cato Journal*, 35(1), 41-66.
- Holcombe, R. (2018). Political Capitalism, How Economic and Political Power Is Made and Maintained. Cambridge University Press.
- Honneth, A. (2018). 'Capitalism' - Economy, Society or a Form of Life? Greatness and Limits of Marx' Theory of Society,' Lecture Delivered at the Hamburger Institut Sozialforschung 4.5.2018, <https://www.youtube.com/watch?v=BB6epE9YVz0>Inikori, J. (2017). The Development of Capitalism in the Atlantic World: England, the Americas, and West Africa, 1400-1900. *Labor History*, 58(2), 138-153.
- Karl, T. L. (1997). The Paradox of Plenty: Oil Booms and Petro-States. University of California Press.
- Kolko, G. (1963). The Triumph of Conservatism: A Reinterpretation of American History, 1900-1916. The Free Press of Glencoe.
- Kolko, G. (1965). Railroads and Regulation 1877-1916. Princeton University Press.
- Krätke, M. (2020). Capitalism. In M. Musto (Ed.), The Marx Revival. Key Concepts and New Interpretations. Cambridge University Press.
- Kristof, N. (2011, 27 October). Crony Capitalism Comes Home. The New York Times. Retrieved July 7, 2022, from [https://www.nytimes.com/2011/10/27/ opinion/kristof-crony-capitalism-comes-homes.html](https://www.nytimes.com/2011/10/27/opinion/kristof-crony-capitalism-comes-homes.html).
- Kuran, T. (2001). The Provision of Public Goods under Islamic Law: Origins, Impact, and Limitations of the Waqf System. *Law and Society Review*, 35(4), 841-897.

- Kuran, T. (2005). The Absence of the Corporation in Islamic Law: Origins and Persistence. *The American Journal of Comparative Law*, 53(4), 785-834.
- Kuran, T. (2018). Islam and Economic Performance. *Journal of Economic Literature*, 56(4), 1292-1359.
- Küttler, W. (2008). Kapitalismus. *Historisch-Kritisches Wörterbuch des Marxismus* 7.1 (pp. 238-272). Argument-Verlag.
- Lawson, G. (2019). *Anatomies of Revolution*. Cambridge University Press.
- Lecson, P. T. (2007). Anarchy, Monopoly, and Predation. *Journal of Institutional and Theoretical Economics (ITTE)*, 163, 467-482.
- Leshem, D. (2016). What did the Ancient Greeks mean by Oikonomia? *Journal of Economic Perspectives*, 30(1), 225-231.
- Locke, J. (1690/1952). *The Second Treatise of Government* (Edited with an introd. by Thomas P. Peardon). The Liberal Arts Press.
- Love, J. (1991). *Antiquity and Capitalism: Max Weber and the Sociological Foundations of Roman Civilization*, Routledge.
- Madlovics, B., & Magyar, B. (2021). Post-Communist Predation: Modeling Reiderstvo Practices in Contemporary States. *Public Choice*, 187(3-4), 247-273.
- Magyar, B. (2016). *Post-Communist Mafia State: The Case of Hungary*. CEU Press.
- Mahdavy, H. (1970). The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran. In M. Cook (Ed.), *Studies in economic history of the Middle East* (pp. 428-467). Oxford University Press.
- Marx, K. (1857a-8/1964). *Pre-capitalist Economic Formations*. Translated by Jack Cohen, <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1857/precapi-talist/ch01.htm>
- Marx, K. (1857b/1971). Introduction to a Contribution to the Critique of Political Economy. In *A Contribution to the*

Critique of Political Economy, translated from the German by S. W. Ryazanskaya, Appendix I, London:

Lawrence & Wishart, pp. 81-111.

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1859/critique-pol-economy/appx1.htm>

Marx, K. (1867/1978). *Capital, a Critique of Political Economy* (Vol. 1), Progress Publishers.

McGuirk, E. (2013). The Illusory Leader: Natural Resources, Taxation and Accountability. *Public Choice*, 154, 285-313.

Milanovic, B. (2019). *Capitalism Alone, the Future of the System that Rules the World*. Belknap Press of Harvard University Press.

Mingardi, A. (2018). P.T. Bauer and the Myth of Primitive Accumulation. *Cato Journal*, 38(2), 613-630.

Mitchell, L. (2012). *The Color Revolutions*. University of Pennsylvania Press.

Mobarak, A. M., & Purbasari, D. (2005, July 9). Political Trade Protection in Developing Countries: Firm Level Evidence From Indonesia. Available <https://ssrn.com/abstract=770949> or <https://doi.org/10.2139/ssrn.770949>

Mobarak, A., & Purbasari, D. (2006). *Corrupt Protection for sale to Firms: Evidence from Indonesia*. Unpublished Working Paper. University of Colorado at Boulder.

Morrison, K. (2007). Natural Resources, Aid, and Democratization: A Best-Case Scenario. *Public Choice*, 131(3/4), 365-386.

Ogilvic, S., & Carus, A. W. (2014). Institutions and Economic Growth in Historical Perspective. In P. Aghion & S. N. Durlauf (Eds.), *Handbook of Economic Growth* (Vol. 2, pp. 403-513). North Holland, Chapter 8.

Peres-Cajias, J., Torregrosa-Hetand, S., & Ducoing, C. (2020). Resource abundance and public finances in five peripheral economics, 1850-1939. *Lund Papers in Economic History*, No. 216, Department of Economic History, Lund University.

- Philippon, T. (2019). *The Great Reversal: How America Gave Up on Free Markets*. Harvard University Press.
- Polanyi, K. (1944). *The Great Transformation*. Farrar and Rinchart.
- Razo, A. (2021, January). Network Structure and Performance of Crony Capitalism Systems Credible Commitments Without Democratic Institutions. *Public Choice*, 189, 115-137.
- Rodinson, M. (1973). *Islam and Capitalism* (Trans from the French by Brian Pierce, First American ed.). Penguin Books Ltd.
- Ross, M. (1999). The Political Economy of the Resource Curse. *World Politics*, 51(2), 297-322.
- Ross, M. (2012). *The Oil Curse: How Petroleum Wealth Shapes the Development of Nations*. Princeton University Press.
- Ross, M. (2015). What Have We Learned about the Resource Curse? *Annual Review of Political Science*, 18, 239-259.
- Rubin, R. E. (2003). *In an Uncertain World: Tough Choices from Wall Street to Washington*. Random House.
- Savoia, A., & Sen, K. (2021). The Political Economy of the Resource Curse: A Development Perspective. *Annual Review of Resource Economics*, 13, 203-223.
- Smith, A. (1776/1961). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*. Methuen.
- Sombart, W. (1902). *Der moderne Kapitalismus*. Duncker& Humblot.
- Taber, G. (1980, April 21). A Case of Crony Capitalism. *Time Magazine*.
- Taber, G. (2015, November 3). The Night I Invented Crony Capitalism. Knowledge @ Wharton. Retrieved July 7, 2022, from <http://knowledge.wharton.upenn.edu/article/the-night-i-invented-crony-capitalism/>.
- Turner, B. (1974). *Weber and Islam: A Critical Study*. Routledge and Kegan Paul.
- Vahabi, M. (2004). *The Political Economy of Destructive Power*. Edward Elgar.

- Vahabi, M. (2016, September). A Positive Theory of the Predatory State. *Public Choice*, 168(3-4), 153-175.
- Vahabi, M. (2018). The Resource Curse Literature as Seen Through the Appropriability Lens: A Critical Survey. *Public Choice*, 175(3-4), 393-428.
- Vahabi, M. (2018b, March). Coercive State, Resisting Society, Political and Economic Development in Contemporary Iran, Dr Sadighi Lecture Series. International Institute of Social History and Leiden University. <https://socialhistory.org/en/events/lecture-political-and-economic-development-contemporary-iran>
- Vahabi, M., Batifoulrier, P., & Da Silva, N. (2020). A Theory of Predatory Welfare State and Citizen Welfare: The French Case. *Public Choice*, 182(3-4), 243-271.
- Vahabi, M., Philippe, B., & Nicolas, D. S. (2020). The Political Economy of Revolution and Institutional Change: The Elite and Mass Revolutions. *Revue d' Economie Politique*, 130(6), 855-889.
- Vukovic, V. (2021). The Politics of Bailouts: Estimating the Causal Effects of Political Connections on Corporate Bailouts During the 2008-2009 US Financial Crisis. *Public Choice*, 189, 213-238. <https://doi.org/10.1007/s11127-020-00871-w>
- Weber, M. (1905/1985). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (Talcott Parsons, Trans.). Unwin.
- Weber, M. (1922/1978). *Economy and Society* 1, University of California Press.
- Williamson, O. (1985). *The Economic Institutions of Capitalism. Firms, Markets, Relational Contracting*. Free Press.
- Zingales, L. (2015). Presidential Address: Does Finance Benefit Society? *The Journal of Finance*, 70(4), 1327-1363.
- Zingales, L. (2017). Towards a Political Theory of the Firm. *The Journal of Economic Perspectives*, 31(3), 113-130.

هدف فصل چهارم در وهله‌ی نخست صراحت بخشیدن به مفهوم سرمایه‌داری سیاسی است، مفهومی که در کنار نهادهای اساسی ولایت فقیه و انفال، نقشی محوری برای درک کامل و تمامیت نظام ویرانگر جمهوری اسلامی ایران بازی می‌کند. در این راستا با اشاره به نحوه تدوین آغازین مفهوم مزبور نزد مکس وبر، سرمایه‌داری سیاسی در تمایز با سرمایه‌داری بازاریبنیاد تشریح خواهد شد. در بخش‌های بعدی این فصل آنچه در ادبیات اقتصادی از مفهوم سرمایه‌داری سیاسی فهمیده می‌شود نقد می‌شود و در ادامه به نگرش‌های مختلفی که درباره‌ی کاربرد این مفهوم در نمونه‌هایی چون چین و آمریکا صورت گرفته پرداخته خواهد شد. در بخش پایانی رابطه اسلام با سرمایه‌داری سیاسی از یکسوی و سرمایه‌داری بازار از سوی دیگر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

